

- آرسلان = (ترکی) شیر درنده  
 آرسن . انجمن  
 آرش . اج - اندازه حج تا آرنک  
 آرش - تاوان - کيفر - بُلکند دادن . پاره دادن  
 ارشاد = راهنمایی  
 آرسند = برتر . بررومند تر . دلپوتر  
 آرشک . رشک  
 آرشکین . رشکین . دارای رشک  
 ارساد = آماده ساختن . نگهبانی . پاسیدن  
 أرض = زمین  
 ارضاء = خشنود کردن  
 ارضاع = شیر دادن  
 أرضی = زمینی  
 ارباب = ترساندن  
 ارض . کجک . کفک . زنگنهان یا خوراک  
 ارفا . ارفاب . جوی . جوی آب . رودخانه  
 ارفاب = خواهان کردن  
 ارضج . ارضج . پیچند . ارضج  
 ارفک . ارضج . ارضج . پیچک . ارفک . پیچک  
 که به درخت می پیچد و بالا می رود .  
 ارضن . ارضن  
 ارفنده . آرمند . خشم آلود . ارفنده . آرده  
 آلفنده  
 ارضنون . گونه ساز . ارضن . ارضن . ارضن  
 ارضنون . درختی است با گلهای سرخ رنگ  
 ارضنون  
 ارفه . زبرک . رند . فریبکار  
 ارفیدن . خشم کردن - انگیختن . ستیزه  
 ارفاق = کمک . مهربانی . نرمی  
 ارفاه = برآسودن . آمایش . تن آسایی  
 ارفع = بلند تر . برتر . بلند پایه تر  
 ارفاق = شمارها  
 ارفم = ماسناهو سفید . بدترین مارها  
 ارفک = باران ریز  
 ارفکان = پایه ها . ستونها - ستاد  
 ارگان Organe اندام . کارمند . هموند . دستاویز  
 ارگی . کاخ . کوشک  
 ارگ Orgue ساز  
 ارگانیزه Organise سازمان یافته  
 ارگانیزم Organisme کالبد . پیکر . اندام  
 ارم = باغبیشت . باغبینو  
 ارم = سنگ نمانیده راه
- آرمان . آرزو . رشک  
 آرمزد . اورمزد . ستاره هرمز . زاوش نام روزیکم  
 هر ماه خورشیدی . اهورا مزدا  
 ارمغان . ره آورده . یرمغان  
 ارمک . گونه ای پارچه نخی خاکستری  
 ارمگان . آموزگار - خجسته - خوشبختی  
 آرمند . آرمیده . آرمنده . آرام گرفته  
 ارمنی . ارمستانی  
 آرمون . پیشربها  
 ارباب = خرگوش  
 آرمندان . مبادا . زهرش زدن . ناپذیری  
 ارواح = جانها . روان ها  
 ارواحنا قدام = روانهای ما برای تو باد  
 آروس . کالا . سامان . آخریان  
 آروند . آزمایش . آزمون . آروین - فریب  
 آروند . آروند رود  
 آروین . آزمون . آزمایش . آروین . آروند  
 آره . ابزار درودگری  
 آره کش . چوب تیر  
 آره ماهی . گونه ای ماهی  
 آرب . کج . خمیده . آرو  
 آرب = دانا . خردمند . بینا . استاد . آگاه .  
 هوشیار  
 آرش . هوشیار . بخرد . زبرک  
 آرنک = تخت . تخت پادشاهی . اورنگ  
 ازا = برابر . روبرو . بجا  
 ازار . ازاره = پوشاک . لنگه . پای دیوار  
 ازاله = ازاله = نابود کردن . دور کردن . زدودن  
 پاک کردن  
 ازدحام = انبوهی . هنگامه . برپا کردن  
 اژدر . شایسته . سزاوار . درخور . برازنده  
 اژدو . شیوه درخت آژن  
 اژدواج = زناشویی  
 اژدیاد = افزون . زیاد شدن . افزودن . افزونی  
 افزایش  
 آژوق = کبود . آبی . نیلگون . زاغ چشم  
 آژکی = پاکتر . پرهیزگارتر . پارسا تر  
 اژکیا = پاکان . باهوشان . آژبران  
 اژگیل . گونه میوه است  
 اژل = همیشگی . دیرینگی  
 آژلی = ناآغاز . همیشه بود . بود و خواهد بود .  
 اژلال = لغزاندن . گمراه کردن  
 اژلام = منگیا (فماها) تیره ای بی پر . تیره ای منگیا

اسپرانج Sporange هاگدان - کیسه نهانزایان	ازبانه = روزگاران . هنگامها . گاهها . زمانها
اسپرت Sport ورزش	ازباج = جفتها
اسپرز . اسپرز	ازهار = شکوفه ها
اسپرزه . اسفزه	ازهر = سفید . بسیار روشن . درخشان - ماه -
اسپرس . اسپرس . پهنه اسب دوانی	گاو جنگلی
اسپرس . گیاهی است . خوراک جانوران گیاه خوار	ازبخ . آریخ . آریخ . دلسردی . کینه . بیزاری
اسپرس . گل و سبزه . گل خشبو . اسپرهم .	اؤنر . (تزیین) یکی از ابزار جنگی
اسپرهم . اسپرهم . اسپر	اؤنر اؤنکن . کشتی جنگی که اؤنر بیاندازد
اسپرلوس . کاخ پادشاهی . اسپرلوس	اؤنر اؤنداناز . ابزار اؤنر اندازی
اسپرود . اسفود -	اؤنرها . مار بسیار بزرگ . اؤنر
اسپریس . میدان اسب دوانی . اسپرسپ .	اؤنرها پیکر . تنومند چون اؤنرها
اسپریس . اسپریس . اسپرس	اؤنرها فش . اؤنرهاوش . اؤنرها مانند
اسپسیال Spécial ویژه . ویژه	اؤنرهاک . آزی دهاک
اسپسیالیته Spécialité ویژه	اؤنرکان . اؤنرکان . تنبل . بیکاره . اؤنران -
اسپند . اسفند و سپند . اسپنج	سنگ بزرگ
اسپنداریند . نام فرشته - نام دوازده هم و پند	اؤنرکان . اؤنرکان . تنبل . بیکاره . اؤنران . دوهن
روز ماه خورشیدی سپندار	ؤنکان . اؤنکن - سنگ بزرگ
اسپندان . خردل	اؤنسه . گیاهی است
اسپوختن . سپوختن . فروکردن	اؤنه . آهک
اسپهید . سپهید . سپهید . سپهسالار	اؤنر . هوشیار . اؤنر
اسپید . سپید	اؤن = پایه . بنیاد . شالوده پی . نهاد
اسپیدار . سفیدار	اسائه - اساعت = بدی . تباه ساختن
اسپیل . نزد اسب	اساتیر = چهاران . در شمار چهارها
است . میباید - کوچک اوستا	اسارت = گرفتار شدن . بندگی . در بند افتادن
استاد . آموزگار . آموزنده . دانا . توانا . اوستاد	بردی
استادن . ایستادن	اساس = پی . بنیاد . پایه شالوده
استار = پرده ها	اساسنامه = بنیاد نامه . پایه نامه
استارتر Starter آغاز	اساطیر = افسانه ها . پیموده سخنها
استاره = ستاره . شمیره	اساطیرالاولین = افسانه های پیشین
استار Stage کارآموزی	اسافل = پایینها . زیرترین ها . پست ترین ها
استاژر Stagiaire کارآموز	اسامی = نامها
استاسیون Station ایستگاه	اسب . جاندار باهوش که برای سواری و بارکشی
استاغ . ستاغ . کوه اسب - سترون . نازا	بکار میروند . اسب
استاک . ستاک . شاخه نورسته . شاخه نورااست	اسب آبی . جاندار است تنومند در آب بخوبی
شاخه نومو	شنا میکند
استالاکتیت Stalactite چکیده	اسباب = دست آویزها . سامان . اروس . سامان
استلاگمیت Stalagmite چکنده	اسباط = نوادگان دختری - پیروان موسی
استام . دهنه . لگام . زین و برک . اوستام .	اسباع = درندگان
ستام	اسب انگیز . همباز
استامپ Stampe مهر	اسبق = پیشتر . جلوتر . پیشتر از پیش
استان . جای ایستادن - بخش کشور	اسپانچ . اسفنج
استاندار . فرمانروای استان	اسباه . سپاه
استاندارد Standard هم سنگ . همانند . نمونه *	اسپر Spore هاگ . هاگ . یاخته ریزه

استان‌دَن . ستان‌دَن

استان‌بِنْدَن . ایستان‌بِنْدَن . سرپانگه‌داشتن .

از رفتن باز داشتن

استیداد = خود سری . خود کامگی . خودکاری

استِبَر . سنبَر . کلفت

استِیْبَر = پاک کردن . پاکی خواستن

استَبْرَق = دیبا . پارچه زری . استبرک

استَبْرُک . دیبا . پَرند - نام درختی است

استِیْبَهار = بینایی . بینایی خواستن . بیناشدن

استِپ Steppe جلگه . چمن زار

استِپ Stop بایست

استِتار = پوشیدگی . پنهان . نهان . پوشش

استِیْتار = بهره برداری . بهره بردن . میوه

چیدن . برخوری

استِیْتَنَّا = بیرون کردن . مگر . بجز . جدا

استِیْتَنائِی = جدایی . رانده شده . بجزاینکه

استِیْتِجابت = پذیرفتن

استِیْتِجاره = زندهار خواستن . پناه خواستن .

سلاکیدن . سلاک کردن

استِیْتِجاره = زندهار خواهی . دستور خواستن

استِیْتِجاع = گردآوردن

استِیْتِحاضه = خون آبی از بجه دان . روخون افتادن

استِیْتِحالِه = دگرگونی . برگشتن

استِیْتِحداث = نو آوردن . نو سازی . کاوش کردن

استِیْتِحصال = بهره خواهی . بدست آوردن

استِیْتِحصار = آگاهی . یاد آوری

استِیْتِحفاظ = نگهداری . یاد گرفتن

استِیْتِحقار = کوچک شمردن . خوار کردن . خُرد

شُغری

استِیْتِحاق = سزاوار . سزاواری

استِیْتِحکام = استواری

استِیْتِحکامات = پایه ها . باروها . استوار سازها

استِیْتِخلاف = سوگند خواهی

استِیْتِحلال = رُوا خواهی . رُوا شمردن . روپند داشتن

استِیْتِحمام = نستشو . بگرمابه رفتن

استِیْتِخاره = نیکویی جستن . شُکون زدن

استِیْتِخبار = آگاهی خواهی . آگهی جستن

استِیْتِخدام = بکارآوردن . بکارگرفتن . کار

خواستن

استِخَر . آبگیر . تالاب

استِیْتِخراج = بیرون آوردن

استِیْتِخفا = پنهان شدن . نهان . پوشیده

استِیْتِخفاف = سبک کردن . خوار کردن

استِیْتِخلاص = رهایی

استِیْتِخوان . ستخوان . سخوان

استِیْتِخوان بَندی . همه استخوانسهای کالبد

استِیْتِخوان دار . نماراز پاك نژاد . ارجمند

استِیْتِدها = درخواست . خواهش

استِیْتِدلال = فَرزود . رهبر . فرزند آوری

استِیْتَدَن . سندن . ستان‌دَن . گرفتن

استِیْتَر . چِمنا

استراتژی Stratégie لشکرکشی - دانش رهبری

ارتش . رهبری

استِیْتِراحت = آسایش خواستن . آسودگی . آرمیدن

برآسودن

استِیْتِراق = دزدیدن . دزدیده کاری

استِیْتِراق سَمع = دزدیده گوش کردن . پنهانی

گوش کردن

استِیْتِرجاع = برگرداندن . بازگرفتن

استِیْتِرحام = مهربانی . بخشایش خواستن

استِیْتِرخا = برگشتن . مست شدن . فروهشتگی

مستی

استِیْتِرَدَن . ستردن . تراشیدن . پاک کردن

استِیْتِرَدِه . سترده . تراشیده . پاک شده

استِیْتِرِداد = برگشت دادن

استِیْتِرِزاق = روزی خواستن . روزی جستن

استِیْتِرِسال = نم شدن . فروهشته شدن موی سر

گستاخی کردن

استِیْتِرُش = بیل . افزار کندن زمین

استِیْتِرِشاد = راهمایی خواستن . راه راست جستن

استِیْتِرِضا = خشنودی خواستن

استِیْتِرِضاع = شیر دادن خواهی

استِیْتِرِعا = نگهداری خواستن . مینزایی خواستن

استِیْتِرُلاب . سترلاب . سترلاب . ترازوی آفتاب .

ابزار پیدا کردن بلندای ستارگان

(از یونانی گرفته شده است)

استرلینگ Sterling پول انگلستان

استِیْتِرَنگ = مردم گیاه . گیاهی است

استِیْتِرِواح = بوگرفتن . بو برداشتن - برآسودن

استِیْتِرَوَن . نازا . سترون

استرونومی Astronomie ستاره شناسی

استِیْتَره . تیغ سر تراشی

استریل Stérile بی بار . بیبیر . نازا .

سترون . پالوده

استیزاده - استزادت = فزونی خواستن . بیشی خواستن

استِیْتِسعاد = نیک بختی خواستن

- اِسْتِمَاةٌ** - آب خواهی . باران خواهی - بیماری  
 آب آوردن شکم  
**اِسْتِمَارَةٌ** - کنکاش خواهی  
**اِسْتِمَامٌ** - بوییدن . بوکشیدن . بو بردن .  
 بو یافتن  
**اِسْتِمْنَاهُ** - گواهی خواستن . گواهی خواندن  
 گواهی  
**اِسْتِمْحَابٌ** - همدمی  
**اِسْتِمْحَابٌ** - رواید . راست و درست پنداشتن  
**اِسْتِمْلَاقٌ** - توانایی . یاری . سرمایه  
**اِسْتِمْلَاعٌ** - آگاهی  
**اِسْتِظْهَارٌ** - یاری خواستن . پشت گرمی داشتن  
 پشت و پناه خواهی  
**اِسْتِمَارَةٌ** - نمار . دست و پزیر  
**اِسْتِعَانَةٌ** - یاری . کمک  
**اِسْتِعْجَابٌ** - شگفتی  
**اِسْتِعْجَالٌ** - شتاب زدگی  
**اِسْتِعْدَادٌ** - آمادگی . توانایی . یاری  
**اِسْتِعْرَابٌ** - تازی وار . زشت گفتن . دشنام گفتن  
**اِسْتِحْفَافٌ** - رهایی خواستن . برکناری از کار  
**اِسْتِعْلَاجٌ** - درمان . چاره  
**اِسْتِعْمَالٌ** - جویا . پرستش . آگاهی  
**اِسْتِعْمَارٌ** - یازیدن . آبادانی خواهی . دست  
 درآزی .  
**اِسْتِعْمَالٌ** - بکار انداختن . بکار بردن . بکاروا  
 داری  
**اِسْتِغَاةٌ** - داد خواهی . دادرسی . فریاد  
 رسی  
**اِسْتِغْفَارٌ** - آمرزش خواهی  
**اِسْتِغْفِرُاِلَهَ** - آمرزش میخواهم خدا یا  
**اِسْتِغْلَاطٌ** - سبب شدن  
**اِسْتِغْلَالٌ** - دانه خواهی . دانه داشتن  
**اِسْتِغْنَاءٌ** - بی نیازی  
**اِسْتِغَاةٌ** - سود  
**اِسْتِغَاةٌ** - نیکویی . بهره برداری - فاش شدن  
**اِسْتِغْنَاءٌ** - وِجْر خواهی . نگر خواهی . پرستش .  
 نگر پیشوا خواستن  
**اِسْتِغْتَاةٌ** - آغاز . گشودن  
**اِسْتِغْرَافٌ** - بالا آوردن . شکوفه  
**اِسْتِغْسَارٌ** - جویا شدن . پرسیدن . پرستش  
**اِسْتِغْفَامٌ** - پرستش . واتهای پرستش درپارسی  
 بدین مانند . آیا . چه . چرا .  
 چند . که . کو . کدام . کجا
- اِسْتِمَامَةٌ** - پایداری . ایستادگی . پافشاری  
**اِسْتِقْبَاحٌ** - زشت دانستن  
**اِسْتِقْبَالٌ** - پیشوا . گاه آینده . پذیره شدن  
 پیررفتن  
**اِسْتِقْدَامٌ** - پیشی - دلیری  
**اِسْتِقْرَافٌ** - کنجکاری . جستجو . پی گیری .  
 از پی رفتن  
**اِسْتِقْرَارٌ** - جایگیر . پابرجا . جاگرفتن . آرام  
 گرفتن . جای نگارن شدن  
**اِسْتِقْرَاضٌ** - وام خواهی . وام گرفتن . وام کردن  
**اِسْتِقْصَاةٌ** - کوشش . جستجو . کاوش  
**اِسْتِقْلَالٌ** - آزادی . ناپیوندی . ناپیوستگی  
**اِسْتِئْكَانٌ** - فنجان  
**اِسْتِئْكَانَةٌ** - فروتنی . خواری . زاری  
**اِسْتِئْكَارٌ** - برتر اندیشی . بزرگپنداشتن -  
 خود نمایی  
**اِسْتِئْكَابٌ** - نویسندگی . رونویسی . رونوشت بر  
 داری  
**اِسْتِئْكَارٌ** - فرادانی . افزونی . بسیار انگاشتن  
**اِسْتِئْكَارٌ** - ناپسندی  
**اِسْتِئْكَافٌ** - یابش . یابیدن  
**اِسْتِئْطَامٌ** - سودن . دست مالیدن . بوسه زدن  
 میمون . خجسته شماری  
**اِسْتِئْذَانٌ** - بازه . خونگی . شاد شدن  
**اِسْتِئْزَامٌ** - بایسته . بایا  
**اِسْتِئْمٌ** . ستم . بیداد . آزار  
**اِسْتِئْمَاعٌ** - گوش دادن . گوش فرادادن . شنیدن  
 شنودن . نیوشیدن  
**اِسْتِئْمَالَةٌ** - دلجویی  
**اِسْتِئْمَاعٌ** - برخورداری . بهره جستن . برخوردار  
 شمس شدن  
**اِسْتِئْمَادٌ** - یاری . کمک . کمک  
**اِسْتِئْمَارٌ** - پی داری . پیوسته . بریک روش  
 رفتن . پی گیر  
**اِسْتِئْمَاجٌ** - جویا شدن . چگونگی خواستن  
**اِسْتِئْمَاكٌ** - یازیدن . چنگد زدن . دست  
 آویز ساختن  
**اِسْتِئْمَاءٌ** - جلد . جایش . آکاری . آب پشت آوری  
**اِسْتِئْمَالٌ** - کوتاهی . تنبلی . هنگام خواهی  
**اِسْتِئْبَاطٌ** - دریافتن . پی بردن . بر کردن  
**اِسْتِئْبَهٌ** . سبب . زشت . درشت . سبب . دلیر  
 دیو  
**اِسْتِئْتِجَاعٌ** - بهره . چکه گیری . بهره برداری .

- استنجا = رستن . رهایی . با کلبه پاک کردن  
پاک کردن با سنگ
- استنخا = رونوشتن . رونووسی
- استنشاغ = بریدن . دم برآوردن . هوا خوردن
- استنهار = یاری خواهی . کمک خواستن
- استنطاق = بازرسی بازجویی
- استنکاف = سرپیچی . سرراز زدن . خود داری  
ننگداشتن از کردن
- استوا = برابری . یکسانی . میانه (خط استوا)  
سمیره میان زمین
- استوار = پایداری . پابرجا . راست . درست  
درستکار
- استوار = یکی از پایه های ارتش از گروهبان  
بالا تر
- استورانامه = شناسایی نامه
- استوانه = هرکسی که باند نام ستون باشد
- استوان = استوار . سخت . پایدار . پابرجا  
راستکار
- استودان = ستودان . گورستان
- استودن = ستودن
- استور = ستور
- استون = ستون
- استوه = خسته . مانده . افسرده . واماند .  
ستوه . به تنگ آمده
- استه = ستوه
- استه = سته . ستیزه . ستیز . استیزه
- استه = هسته . استخوان
- استهانت = سبک شمردن . کوچک دانستن
- استهزا = ریشخند . دست انداختن . خندیدن
- استهلاک = از بین رفته . نابود . اندک اندک  
وام خود دادن
- استهیدن = استهیدیدن . ستیزیدن . استهیدن
- استیجاب = سزاوار . بایسته . درخور . روا
- استیجار = بجزدوری گرفتن . مزدوری . سلاکی
- استیحاغ = زمیندن . دلننگداشتن . بیعناک شدن
- استیخ = ستیخ . سمیره سرکوه . بالای کوه
- استیذان = دستوری خواهی
- استیز = ستیز . سیریک جهلم من - ستاره  
استیزه . پستیزه
- استیصال = نیازمندی . بی چیزی . درماندگی -  
ریشه کن ساختن
- استیضاح = بازخواست . خواستاری
- استیخ = ستیخ
- استیفا = سزاواری خواهی . بهره خواهی  
سزا خواهی
- استیل = روش . شیوه . گونه
- استیلا = چیره شدن . چورگی . پیروزی  
دستیاری
- استیم = آستیم . آستین - دهانه . نخ بسته
- استیناف = از سرگرفتن . از نو . نوسیدگی .  
پژوهش
- استیناف = پژوهش . نوسیدگی . درخواست  
پژوهش
- استیهیدن = ستیزیدن . ستیزه کردن . استهیدن  
استهیدن . ستیهیدن
- اسخا = بخشندگی . جوانمردی تر
- اسخیا = بخشندگان
- اسد = شیرنریا ماده
- اسدالله = شیرخدا
- اسره = بندیان . گرفتاران
- اشرار = رازها
- اسراف = زیاده روی . باد دستی
- اسرافیل = فرشته باد
- اسرع = تند تر . زود تر
- اسطبل = استبل . درین . ستور جای . باره بند
- اسطرباب = استرلاب . ترازوی آفتاب . سرلاب .  
سترلاب
- اسطفس = مایه آخشیح (آب . باد . خاک . آتش)
- اسطوانه = استوانه
- اسطوخودوس = شاه اسپر . لاواند . استوخودوس
- اسعاف = کارکنایی . یاری
- اسعد = نیک بخت . خوش بخت تر
- اسغر = خارشت بزرگ . سیخول . اسغرنه
- اسف = دروغ . اندوه . افسوس
- اسف آور = دروغ آور . اندوه آور . دلتنگی زا
- اسفار = دبیبره بزرگ . پاره های دبیبره . تورات
- اسفالت = Asphalt
- اسفرزه = اسپرزه . گیاهی است بیابانی
- اسفرک = اسپرک
- اسفرود = سنگخواره . اسپرود . کسو . پرند .  
ایست .
- اسفل = پایین تر . بست تر . زیر تر
- اسفل السافلین = پست ترین جاها . هفتمین  
زینه دوزخ
- اسفنج = گیاهی است در آتش بکار میرود
- اسفنج = آبزرد . جانوری است در ریای . آبز

- اسفند . اسپند  
 اسفند . ماه دوازدهم سال خورشیدی .  
 اسفندار . اسفندارمذ
- اسفیگموگراف Sphygmographe تپش سنج  
 اشیوش . اسفرزه  
 اسقاط . افکندن . انداختن . فرسوده . کهنه  
 بیهوده
- اسقام . بیماریها  
 اسقف . پیشوا  
 اسکات . آرام کردن . خاموش کردن  
 اسکادران Escadron گروه سپاهی سوار .  
 اسواران  
 اسکادریل Escadrille تپ دریا  
 اسکاف . کفشدوز . کفشگر  
 اسکان . جادادن . نشانیدن . آرام کردن  
 جاگیر
- اسکدار . اسکدار . نابه بر  
 اسکوک . سسکه  
 اسکوه . دوری ( بشقاب ) . جام آبخوری  
 اسکرم Escribe شمشیر بازی  
 اسکلت Squelette استخوان بندی  
 اسکله . ایستگاه کشتی . ازایتالیایی گرفته شده  
 اسکاس . پول کاغذی . از روسی گرفته شده  
 اسکنج . کنده دهان  
 اسکندان . کلیدان - کلید  
 اسکینه . ابزار سوراخ کردن درود گران  
 اسکینه . یک گونه پیوند به تنه درخت  
 اسکورت Escorte پاسور  
 اسکینر . اسکیزه . جفتک . لگد . آلیز . سکیز  
 اسکدار . نابه بر . اسکدار  
 اسلاف . پیشینیان  
 اسلام . فرمانبرداری شدن به آشتی . پیوستن به  
 کیش اسلام  
 اسلحه . ابزار جنگ . جان  
 اسلوب . روش . شیوه . راه  
 اسلیمی . نگار و تسمیره های پیچیده  
 اسم = نام  
 اسماء = نامها  
 اسمار = افسانه ها . داستانها  
 اسماع = گوشها  
 اسناد = پیوستگی  
 اسناد = استوار نامهها  
 اسوار . سوار
- اسود = سیاه  
 اسهال = شکم رویش . شکم زده  
 اسهل = آسانتر  
 اسیر = گرفتار . بندی  
 اشاره = نمار . نشان . پر خیده  
 اشارات = نمارها . نشانها . پر خیده ها  
 اشاء = پراکنده . افشاندن . آشکار کردن .  
 اسپیختن . اسپوختن  
 اشام . خوراک باندازه . شام  
 اشانتیون Echantillon نمونه  
 اشباح = سیاهی ها . زوان نماها . کالبد نماها  
 اشباتها . سنبوتها  
 اشباع = سیر . پر کردن  
 اشبو . زغال . زغالدان  
 اشبه = مانند تر  
 اشپختن . اشپوختن . پاشیدن . افشاندن .  
 پراکنده کردن  
 اشپخته . افشاندن . پاشیده شده  
 اشپیل . اشپل . تخم ماهی  
 اشتاب . شتاب  
 اشناد . روز بیست و ششم هر ماه خورشیدی و  
 نام فرشته  
 اشنافتن . شناختن  
 اشنالنگ . شتالنگ . استخوان پاشنه پا . بزول  
 اشنباه = لغزش . گمان . فراموشی . نادرستی  
 ندانی  
 اشنباهها = بیراه . لغزش . ندانسته  
 اشنباهی = ندانسته کاری . لغزشی  
 اشتر . شتر  
 اشتراط = پیمان کردن  
 اشترک = انبازی . همباز . هموندی  
 اشترودل . بد دل . ترسو . کینه توز . کینه جو  
 اشترک . شتر کوچک . خیزاب . شترک  
 اشتمال = فروخته شدن . برافروختگی  
 اشتغال = درکار . سرکار . بکاری پرداختن  
 پیشه  
 اشیتاق = شکافتن . گریده . نیمه گرفتن  
 اشتك . پارچه ایکه بچه نوزاد را در آن پیچند  
 ( قداق )  
 اشیتکا = گله کردن . داد خواهی کردن  
 اشتم . تندی . ستم . پر خاش . هیاهو  
 اشتو . اشبو . زغالدان  
 اشتود . اشنود . روز دوم از پنجه دزدیده که

- جشن زردشتیان است .  
 پنج روز پایان سال .  
**اِسْتِهَار** = گرسنگی . خوراک خواهی  
**اِسْتِهَار** = نامی شدن  
**اِسْتِیاق** = آرزومندی  
**اَشجار** = درختها . درختان  
**اَشَجَع** = دلیرتر  
**اَشْخار** = شخار . از اشنان گرفته میشود .  
**اَشْخاص** = کسان  
**اَشْد** = سخت تر . استوار تر . تند تر . توانا تر  
**اَشْر** = بد تر  
**اَشْرار** = بد کرداران . بدان  
**اَشْراف** = بزرگان . بزرگواران . بلند پایگان  
**اَشْراف** = بزرنگری . زیربشی . آگهی یافتن  
**اَشْراق** = درخشیدن . روشن شدن . آفتاب بر آمدن . فراتین  
**اَشْراقیون** = فراتیان  
**اَشْراک** = همباز شدن  
**اَشْرَبَه** = نوشیدنیها  
**اَشْرَف** = بزرگوار . آبرومندان . آبرومندانه تر  
**اَشْعار** = آگاهی دادن  
**اَشْعار** = چاهه ها . چکامه ها . سرودها . سرود  
 ها . ترانه ها  
**اَشْعال** = انروختن آتش  
**اَشْعَب** = شاخدار . شانه فراخ  
**اَشِیْقَه** = پرتو ها  
**اَشِیْعَه** ایکس = پرتو گمنا م . پرتو آشوغ  
**اَشْمَت** = آشفته موی  
**اَشْمَر** = داناتر = پرموی = گوینده تر  
**اَشْمال** = جا گرفتن . یازیدن . بکار واداشتن .  
 پیاده کردن نیرو  
**اَشْفاق** = مهربانی . بیم داشتن  
**اَشْفی** = سنگدل تر . بد گوهر تر . تیره بخت  
**اَشْفیاء** = تیره بختان . بد بختان  
**اَشْگ** . چکه آب . چکه . سرشگ . سرشگ چشم  
**اَشْگیار** = اشگر ریز . گریان  
**اَشْکاف** = چاک . رخنه . شکاف . جای گذاشتن  
 آوند و سامان - گنجه  
**اَشْکال** = مانند ها . نگارها . چهره ها  
**اَشْکال** = دشواری . سختی . پیچیدگی . گرفتگی  
 شگرف  
**اَشْکُردن** = شکردن . شکار کردن  
**اَشْکُستن** = نکستن
- اَشْکَفِه** . شکفته  
**اَشْکِل** . اسبی که دست راست و پای چپش سفید باشد  
**اَشْکَلک** . گزله ای شکنجه . چوب لای انگستان  
 گذاردن  
**اَشْکَم** . شکم  
**اَشْکَمِبَه** . شکمبه  
**اَشْکَنج** . نشگون  
**اَشْکَنج** . شکنج  
**اَشْکَنجَه** . شکنجه  
**اَشْکِنَه** . خوراک ابدار آرد پیاز تخم مرغ  
**اَشْکُوب** . آشکوب . رده های ساختمانی . بالا خانه  
**اَشْکُخیدن** . آشکوخیدن . لغزیدن . شکوخیدن  
 بسر در آمدن  
**اَشْکُوفه** . شکوفه . گل درخت  
**اَشْکُوه** . شکوه  
**اَشْکُوف** . شگرف . سخت . دشوار  
**اَشْکل** Echelle پایه . نردبان . زینه  
**اَشْمام** = بویدن  
**اَشْمُزاز** = رمیدن . بیزاری . چندش  
**اَشْن** . اسن . جامه پارکونه . جامه وارونه -  
 خریزه نارس  
**اَشْن** . درختی است چون سفیدار . اشک  
**اَشْنا** . گوهر گرانها - شنا . شنا کننده  
**اَشْنان** . گیاهی است که در شوره زارها میروید و  
 از خاکستر آن شخار بدست میآید و از  
 ریشه خشک آن بنام چوبک اشنان برای  
 شستشو بکار میروید . خزند . خلخان  
 اشنه . آذربو  
**اَشْنون** . نشنون  
**اَشْنوسه** . اشنوشه . شنوشه . ستوسه . ستوسر  
 (عطسه)  
**اَشُو** . بهشتی . پاک گوهر . روشن دل .  
 پاسمند ( مقدس )  
**اَشِه** . شیوه درختی است چون کندر  
**اَشْهاد** = گواهان  
**اَشْهَب** = خاکستری . سفید وسیاه . اسب خاکستری  
**اَشْهَر** = نامی تر . نامدارتر - آشکارتر  
**اَشْهَر** = ماهها  
**اَشْیاء** = چیزها  
**اَشْیاع** = پیروان . یاران  
**اِصَابَت** = درست گفتن . برخوردن . برخورد .  
 رسیدن تیره نشانه  
**اِصَابِع** = انگستان

- أضداد** = ناسازها . دشمنان . ناسازگاران .  
**أضدجان** = کياگناها  
**أضرب** = زبان دارتر  
**أضرار** = زبان رسانیدن . گزند  
**أضراس** = دندانهها . دندانه ها  
**أضطراب** = نگرانی . آشفتگی . تبديد . بی‌تابی  
**أضطراب** = تلئسه . تلوايه . ظمن . بی‌آرامی  
**أضطراب** = نالوايه . ناسه . ناسا . پلوايه  
**أضطرار** = ناچاری . بیچارگی . درماندگی  
**أضعاف** = مست کردن . ناتوان کردن  
**أضعاف** = دوچندان کردن . فزونی  
**أضعف** = ناتوان تر  
**أضلل** = گمراهتر . خوارتر  
**أضلاع** = پهلوها . دنده ها . برها . کنارها  
**أضلال** = گمراهی . گمراهی کردن  
**أضحلال** = نابودی . نیستی . ازبین رفتن .  
**أضلاع** = تپاه شدن  
**أطاعت** = فرمانبرداری  
**أطاق** = ( ترکی ) اتاغ . خانه  
**أطایه** = دراز کردن . درازا  
**أطباق** = پزشگان  
**أطراف** = سوپها . کناره ها . کرانه ها . پیرامون  
**أطرافی** = کنارگان . پیرامونیان . پیرامونی .  
**أطراف** = کناری  
**أطعام** = خوراندن . خوراک دادن  
**أطعمیه** = خوراکها . خوردنیها  
**أطفاف** = خاموش کردن . فرونشاندن آتش  
**أطفافیه** = آتش‌نشانی  
**أطفال** = کودکان . بچه ها  
**أطلاع** = آگاهی . آگاه شدن  
**أطلاعاً** = آگاهانه  
**أطلاع‌نامه** = بخشنامه  
**أطلاق** = رها کردن . روان کردن . گسودن  
**أطلاق** = نامیدن  
**أطلال** = ویرانه های آبادیها . خانه ها .  
**أطلال** = ویرانه ها . بچامانده ها  
**أطلس** = پرند . تیره خاکستری  
**أطلس Atlas** = اتلس - گرده زمین  
**أطلسی** = گل شیپوری  
**أطعام** = آزمند کردن . آزها  
**أطعمیان** = آسایش دل . آرام . آسودگی  
**أطناب** = دراز کردن سخن . درازا . رسامانها  
**أطوار** = کردارها - گونه‌ها . اداها . ریخت ها
- أصافیر** = کوچکتران  
**أصالت** = نیک نژادی . ریشه دار بودن . نژاد  
**أشو**  
**أصیح** = انگشت دست یا پا  
**أصح** = درست تر  
**أصحاب** = یاران  
**أصدار** = فرستادن  
**أصدق** = راستگوتر . راست تر  
**أصرار** = پافشاری . ایستادگی . استواری . واله  
**أصراف** = ناچوینی  
**أصترلاب** = استرلاب . ستربلاب  
**أصطکاک** = بهم خوردن . بهم کوفتن . مالش  
**أصطبل** = استبل . باره بند . دَرش  
**أصطلاح** = آشتی . زبان زد . زبان آوری  
**أصعب** = سخت تر . دشوارتر  
**أصغاف** = گوش دادن . گوش‌فرا دادن  
**أصغر** = کوچکتر . خود تر  
**أصغران** = دل و زبان  
**أصغر** = زرد  
**أصغیاف** = برگردگان . پداکان . نیکان . دوستان  
**أصل** = بیخ . ریشه . پی . بنیاد . نژاد . بن  
**أصل** = سرشت . نهاد  
**أصلا** = هرگز  
**أصلاح** = سازش . آراستن . نیکوکردن . آشتی  
**أصلان** = شیردنده  
**أصله** = یک تیر . یک درخت . یک ریشه  
**أصلح** = شایسته تر . بهتر . سزاوارتر  
**أصلح** = دغسر . روخ . چکاد . سرپی مو  
**أصلی** = خودش . نهادی . سره . پاکي .  
**أصلی** = درستی  
**أصم** = کر . نشنود . سخت استوار  
**أصناف** = رسته ها . پیشه وران . گونه ها  
**أصنام** = بتها . بئغ ها . فغ ها  
**أصوات** = آواها  
**أصول** = ریشه ها . پایه ها . آیین ها . شیوه  
**أصول** = ها . پایگی . بنی  
**أصیل** = اشو . ریشه دار . پاک نژاد . باکوهر  
**أضایه** = روشن کردن . روشنایی دادن  
**أضایه** = تپاه ساختن . ناچیز ساختن  
**أضایه** = افزودن . فزون . افزون . زیاد کردن  
**أضایه** = افزایش . افزودگی . بیشتر کردن . پیش  
**أضانی** = زیادتی . بیشی . فزونی  
**أضحی** = جشن پیش‌مرگی . جشن کربان



- اَطواری = لوندی . بشکی . جوری . کونه‌هایی  
 اَطهار = پاکان  
 اَطهر = پاکتر . پاکیزه تر  
 اِظلال = سایه‌ها  
 اِظلام = تاریکیها  
 اِظهار = پدیدار . آشکار کردن . بزبان آوردن  
 گفتن  
 اَطهر = آشکارتر . پدیدارتر . نمایانتر . روشنتر  
 اَطهرِیْمُ الشَّمس = نمایان تر از آفتاب  
 اِعاد = بازگردانیدن . دوبارگی . بازگستردن  
 برگرداندن  
 اِعاشه = زندگی . روزی  
 اِعایم = بزرگان  
 اِعانه = کت . کومک . یاری . دستگیری  
 اِعتبار = استوار . پذیرو . ارجمندی . ارج .  
 ارزش . پند گرفتن . نیک انگاری . آبرو  
 پشتوانه  
 اِعتبارنامه = استوارنامه . پذیره نامه . ارج نامه  
 اِعتدا = ستم . بیدار  
 اِعتداد = ارج گذاردن . بشمار آوردن  
 اِعتدال = میانه روی . میانه . هم‌آهنگی . داد و نداد  
 اِعتدار = بهانه . ناتوانی  
 اِعتراض = واخواهی . واخواست . آک آوری . آک  
 گرفتن . نارسایی  
 اِعتراف = خستو . هستو . شناختن  
 اِعتزاز = گرامی داشتن  
 اِعتزال = گوشه‌گیری . گوشه نشینی . کناره‌گیری  
 اِعتساف = ستم . بیداد  
 اِعتصاب = ناکار کردن . دست کشیدن . خواسته  
 خواهی . گروه شدن  
 اِعتصام = یازیدن . چنگزدن . خودداری از گناه  
 اِعتضار = یاری کردن . همت ستی  
 اِعتقاد = گرویدن . باور کردن  
 اِعتکاف = گوشه نشینی  
 اِعتلا = بلندگی . برتری . بلند پایگی  
 اِعتلال = بیمار شدن . بهانه آوردن  
 اِعتقاد = واهلش . آهنگ کردن . واگذاشتن .  
 اوستام  
 اِعتناء = روی آوری . کوشش ورزیدن . پروا  
 اِعتیاد = خو کردن . خو گرفتن  
 اِعجاب = شگفتی . خود بینی  
 اِعجاز = ناتوانی  
 اِعجب = شگفت تر . شگفت آورتر
- اَعْجَم = بیگانه به تازی  
 اَعْجَمی = ایرانی . پارسی . بیگانه از تازی . ناززی  
 اَعْجوبه = شگفتی . شگفت آور  
 اَعدا = دشمنان  
 اَعداد = شماره‌ها . آماده کردن  
 اِهدام = نابود کردن . نیست کردن . کُشتن .  
 تیرباران کردن  
 اِهدار = بهانه کردن .  
 اَعْراب = تازیان  
 اِعْراب = جنبش‌واژه . جنبش‌واژه . درست گفتن  
 ( زبر . زَیتر . پیش )  
 اَعْرابی = تازی . بیابان تشبیه  
 اِعراض = روی برگرداندن . دوری کردن . پرهیز کردن  
 اَعْرَف = شناخته تر . نامی تر  
 اَعْرَب = گرمی تر . ارجمند تر  
 اِعزاز = گرمی . پاس . ارجمندی  
 اِعزام = روانه کردن . کسپیل داشتن . فرستادن  
 اَعْرَب = بسی زن  
 اَعْرَبه = گرمی  
 اَعْرَب = ابروی باران = بی افزار چند  
 اِعْصار = تنگی . تنگ ستی . نیازمندی . نداری  
 سختی و دشواری  
 اَعْسر = دشوارتر . چَپ دست  
 اَعْشَق = شُبکور  
 اَعْشار = ده . دهی . ده دهی  
 اَعْصاب = پی‌ها . رشته‌ها  
 اَعْصار = روزگاران . ایوار  
 اَعْصَم = آهو . بُزکوهی که دست یا پایش سفید  
 باشد .  
 اَعْشاء = هموند‌ها . اندام‌ها . بُرخه‌ها . پارو‌ها  
 کارمندان  
 اَعْضاد = بازوها  
 اِعْطاء = بخشیدن . بخشش  
 اِعْطیه = بخششها  
 اِعْظام = بزرگ گردانیدن . بزرگ شمردن . به بزرگی  
 ستودن  
 اِعْظَم = بزرگتر  
 اَعْقاب = بازماندگان . نوادگان . فرزند زادگان  
 اِعْقَل = خردمند تر  
 اِعْطَس = برتر . بلندتر . بالاتر  
 اَعْلَمِ حَضْرَت = فرگاه . خدایگان  
 اِعْلَم = بلند گردانیدن . بالا بردن . بلند جای .  
 برتر

- اعلام = آگهی . نشان - پیشوا - پرچم  
 اعلامیه = آگهی نامه  
 اعلان = آگهی  
 اَلم = دانانتر  
 اَم = همگانی تر . فراگیرنده تر - درستر  
 سبتر تر  
 اَعس = کور . نابینا  
 اِعما = کور کردن . نابینا کردن  
 اعمار = زندگی کردن . سالهای زندگی  
 اَصاق = زرفا . گردیها  
 اَعمال = کردارها  
 اَعمام = اودران . اقدران . برادران پدر  
 اَعتاق = گردنبا  
 اَعوان = یاران  
 اَعوج = کج . ناراست . خمیده . بدخوی  
 اَعور = یک چشم - روده کور  
 اعیاد = جشنها  
 اعیان = بزرگان . توانگران - ساختمانها  
 اعیانی = ساخته ها . ابزار ساختمانی  
 اَعاشه = فریادری  
 اَعانی = سرود ها . آوازها  
 اَعبر = خاکی . گرد آلود . رنگخاک  
 اَعتراب = بیگانگی  
 اَعْتِسال = شستنو  
 اَعْتِشاش = شورش . آتفتگی . آلودگی  
 اَعْتِصاب = دست یازیدن . ستکاری . یازیدن  
 اَعْتِصام = اندوهگین . اندوهناک  
 اَعْتِتام = گردانداری . ارجمندی . بازیافتن  
 اَعْدیه = خوراک . خوردنی  
 اَعراض = خواسته ها . آهنگها  
 اَعراق = گنده گویی . بیشگویی  
 اَعشیه = پرده ها  
 اَعصان = شاخه ها  
 اَعغال = فریغتن . گول زدن  
 اَعْلاه = کران . جوشانیدن  
 اَعْلاط = لغزشها . شخسها . آهوبها .  
 نادرستیها . سپاک . زیاک  
 اَعْلاط = درستی . سخن درشت گفتن  
 اَعْلَب = بیشتر . گاهی . چیره تر  
 اَعْماء = بیهوشی  
 اَعْضار = چشم پوشی  
 اَعْسفی = دارا تر . بی نیازتر  
 اَعْنا = بی نیاز کردن . توانگر ساختن . خوشنود  
 اَعْتام = گوسفندان  
 اَعْتِباء = توانگران  
 اِعْواء = گمراه ساختن . گول زدن . ازراه بدر کردن  
 اَعْتِبار = بیگانگان . دیگران  
 اَعْت = آج . تف . واژه بیزاری . تنو  
 اِفاده = اِفادات = سود دادن . سود رسانیدن  
 بالیدن . خود بینی . خود نمایی  
 اِفاضه = اِفاضت = بهره رساندن  
 اِفْاضل = بزرگان . دانشمندان . برتران  
 اِفْاقه = بهبودی  
 اِفْام = وام  
 اِفْئیده = دلها  
 اَفْت = کمبود . کمی . کاستی . کم و کاست  
 اَفْتادن = بسزیم خوردن . ازپادر آمدن .  
 فتادن . افتادن . اوفتادن . اَفْتیدن  
 اَفْتادگی . فروتنی  
 اَفْتایده = زمین خورده . زبون . فروتن  
 اِفْتالیدن = افشاندن . پاشیدن . پراکنده  
 ساختن . دریدن . شکافتن . فتالیدن  
 اِفْتالنده = فتالنده . افشاننده . پراکنده کننده  
 اِفْتالیده = فتالیده . پراکنده . ریخته . پاشیده  
 اِفْتال  
 اِفْتِتاح = گشودن . باز کردن . آغاز کردن  
 اِفْتِتان = آشوب انگیختن  
 اِفْتِخار = سرافرازی . نازیدن  
 اَفْتد = شگفت . اَفْتد  
 اِفْتِراء = پَلَمَس . پَلَمِسه . پَلِمه . شاخچه . بَسْتِه  
 اِفْتِراق = جدایی  
 اِفْتِضاح = رسوایی  
 اِفْتِعال = پَلَمَس . پَلَمِسه - نو آوری  
 اَفْت وخیز = افتادن و برخاستن  
 اَفْجه = مترسک در کشتزار  
 اَفْحش = آشکارتر . روشن تر  
 اَفْحَم = بزرگوار . گرانمایه تر . بلند پایه تر .  
 فرجامی  
 اَفْسد = شگفت . اَفْتد - از اَفْتیدن  
 اَفْسد = شتابزده  
 اَفْسدَر = برادر پدیر . اودر . برادرزاده .  
 خواهرزاده  
 اَفْسدِ ستا = نیکوترین ستایش . شگفت ترین ستایش  
 اَفْدم = فرجام . انجام . پایان . اَفْدم . بافدم  
 اندم  
 اَفْرا = درختی است پرشاخ و برگ

- آفراس** . آفرین  
**آفراخ** = جوجه ها  
**آفراختن** . آفراشتن . آفرانیدن . بلند ساختن  
 برکنسیدن  
**آفراخته** . آفراشته . بالا برده  
**آفراد** = کسان . تنها  
**آفراز** . آفراز . بلند ( منبر )  
**آفراز** = جُد کردن  
**آفرازیده** . بلند کننده . بالا برنده  
**آفرانیدن** . آفراختن . آفراشتن . بلند ساختن  
 آراستن  
**آفراس** = کابریز . چشمه . خرگاه ( خیمه )  
**آفراس** = اسبها  
**آفراشتن** . آفراختن . بلند ساختن . بالا بردن  
**آفراشته** . آفراخته . بلند کرده شده . بالا برده  
 شده  
**آفراض** = باندازه رسیدن . برگزیده ( زکات )  
**آفراط** = زیاده روی . زیادگی  
**آفراه** . خوراک زندانیان  
**آفریبون** . فرنیون . ابریبون . گیاهی است بمانند  
 کاسنی  
**آفرسب** . فرسب . فرسب . بالار . شاه تیر .  
 چخت . تیرباربر  
**آفرند** . فروشکوه . زیبایی . اورند - پرند .  
 پرستیان  
**آفرندیدن** . آراستن . زب . زبور کردن  
**آفرنگ** . اورنگ . اورند . تخت پادشاهی . فر  
 و شکوه و زیبایی  
**آفروختن** . روشن کردن  
**آفرزاندن** . آفرزانیدن . روشن کردن  
**آفرزیش** . فرزیش . آفروختگی . روشنائی . تابش  
**آفروخته** . روشن کرده شده . روشن شده  
**آفرورز** . بیغورز هم آیند ؛ چون جهان آفرورز  
**آفرورزیده** . فرورزیده . روشن کننده ؛ درخشان  
**آفرورزیدن** . آفرزانیدن . روشن کردن .  
 درخشان ساختن  
**آفرورزه** . آتشگیره . آفرورزه . آفرورزیده . چراغ  
 (فتیله چراغ)  
**آفرورزیدن** . آفروختن  
**آفروریه** . آفروریه . کونه ای شیرینی  
**آفرورغ** . فرورغ . پرتو . روشنائی  
**آفرزار** . هرچه که با آن بشود کار انجام داد . اوزار  
**آفرارمند** . کارگر
- آنار** . داروهای خوشبو . دیگ آفرار . بو آفرار  
**آنایش** . آفرودن . آفروسی . آفرودن کردن .  
 آفرودن شدن  
**آنیزدن** . بیشتر کردن . بسیار شدن . آفراییدن  
**آنیزنده** . فرانیزنده . آفرودن کننده  
**آنیزده** . زیاده شده . آفرودن شده  
**آنزا** . آفرودن ؛ هم آیند ؛ چون . بیغزا . روان آفرزا  
**آنزون** . بسیار زیاد . بیش . بیشتر  
**آنزونی** . فرونی . فروانی  
**آنزولیدن** . برانگیختن . پریشان ساختن . پراکنده  
 کردن  
**آنزولنده** . برانگیزاننده . پریشان کننده  
**آنزولیده** . پراکنده . برانگیخته شده  
**آنزول** . برانگیز . درخواست . پی گیری . پریشان  
 پراکنده . برانگیخته  
**انساد** = تباہ کردن  
**انصار** . فسار . دهنه اسب یا الاغ  
**انسان** . سان . قسان . قسن . سنگ ساب -  
 انسانه . داستان  
**انسانیه** . سرگذشت . داستان  
**انسامی** . رام کننده . افسونگر . قسا . هم آیند .  
 چون ؛ مارانسامی - فسایدن  
**انست** Offset نگار چاپ  
**انسد** = تباہ تر  
**انسر** . کلاه پادشاهی  
**انسر** . کسبیک در ارتش از ستوان بیلا باشد  
**انسرذگی** . پژمردگی . دل سردی . بیخ بستگی  
 سرد شدگی  
**انسرژدن** . پژمرده شدن . سرد شدن . بیخ بستن  
 بسته شدن . دل سرد شدن  
**انسرده** . فسرده . پژمرده . دل تنگ . بیخ بسته  
**انسوس** . در بیخ . ستم . اندوه - ریشخند . نسوس  
**انسون** . نیرنگ . دمنده  
**انسونگر** . فسونگر . افسون خوان  
**انشا** = آشکار کردن  
**انشار** . نام یکی از خانه های تخته نرد - نام یکی از  
 آهنگها - نام تیره ای از خانواده های  
 ایسرانسی  
**انشاردن** . فشردن  
**انشارندن** . افشانیدن . ریختن و پاشیدن . پراکنده  
 کردن . فشاندن . افشانیدن . اوشاندن  
 اوشانیدن  
**انشان** . فشان . بیفشان . افشاننده . هم آیند ؛ چون ؛

- د رافشان . زرافشان . آتش نشان .  
پراکنده . پاشیده . افشاندہ
- آفشانندہ . فشانندہ . پراکنده . کندہ  
آفشانندہ . فشانندہ . پراکنده . پاشیده  
آفشورہ . فشرده شدہ . آب میوہ  
آفشردن . فشار دادن . افشورہ گرفتن . فشاردن  
فشردن
- آفشارندہ . فشارندہ . فشار دہندہ  
آفشردہ . فشردہ . فشار داده شدہ . افشورہ  
آفشار . بیفشار . فشاریدہ . افشارندہ ہم آیند  
چون : دست افشار
- آفشورہ . آب میوہ . شیرہ  
افشورہ گیر . آب میوہ گیر  
آفشک . آپشک . شبنم . پشک . افشنگ  
آفشنگ . شبنم . آپشک  
آفشون . چهار شاخ - پراکنده  
آفشہ . گدھی نیم کوفتہ . بلخور . برغول  
آفصح - زبان آورتر . شیواتر
- افضال - برتری . نیکویی . بخشش  
افضل - افزونتر . برتر . دانشمند تر  
افطار - روزہ گشادن . روزہ باز کردن  
افعال - کردارها . کارها  
افعی - مار بزرگ . اژدها . شیبہ  
افغان - فریاد . فغان . زاری . آہ . بانگ  
افغانی . افغانستانی  
افق - کرانہ . کرانہ آسمان  
افقی - ترازوی  
افکار - انگارہ ہا . ہندارہا . اندیشہ ہا  
افکن - بینکن . افکنندہ ہم آیند . چون شیر  
افکن . مردافکن  
افکندن . انداختن . پرت کردن . بزیمین زدن  
گستردن . فکندن . اوکندن .
- افکنندہ . اندازندہ . پرت کنندہ  
افکنندہ . گسترندہ . انداختہ شدہ  
افگار . آزرده . خستہ . درماندہ . رنجور .  
زخمدار . فگار
- دل افگار . دلخوار . دلخستہ . آزرده دل  
افگانہ . آفگانہ . بچہ نارسیدہ . بچہ مردہ در شکم  
۱ مادر . کفانہ . اپگانہ  
افلاس - ورشکستگی . بینوائی . تنگ دستی . نداری  
تہیدستی
- افلاک - آسمانہا . سپہران . سپہر . گردون  
افلاکیان - فرشتگان . ستارگان . ستارہ پرستان
- آفلنجہ . گیاهی است کہ در پزشکی بکار میرود  
افلیج . زمین گیر  
آفندی - ( ترکی ) - سرور . خداوند . دارندہ  
آفندی دن . جنگ کردن . ایستادگی کردن .  
د شمنی کردن . برانگیختن بجنگ
- آفواج = گردانہا . تیپ ہا  
آفواہ = دہانہا - داروہای خوشبو  
آقول - پنهان شدن . ناپدید شدن . ستارہ  
آفہام - نیوندہا . ویرہا  
آفیون . اپیون . تریاک . شیرخشاخ . ہیپون  
آقارب - نزد یکران . خویشان . نزدیکان  
آقاصی - دورترین ہا  
آقاقیا - آغاقیا . درختی است با گلہای خوشہ ای  
گرفتہ شدہ از یونانی
- آقالہ - اقامت = پس خواندن . برہم زدن خرید  
آقامہ . اقامت = ایستادن . برپا داشتن . راست  
کردن  
آقانہم = کسان - انگیزہ . نہاد  
آقانہم ثلاثہ = نہاد سہ کانہ مسیحیان ( پدر .  
فرزند . اسروشد بد )
- آقاول = پیمانہا  
آقباض - گرفتن . داد و ستد کردن  
آقبال - بخت . روی آوردن . آمد  
آقبیاس = سود گرفتن . پارہ گرفتن . برداشت  
آقتداہ - پیروی کردن  
آقتدار = توانایی . نیرومندی  
آقتیراب - نزدیکی  
آقتیراع = ششک انداختن  
آقتیران - نزدیکی . پیوستگی . رویارو  
آقتیام - بخش کردن - سوگند خوردن  
آقتیصاد = میانہ روی . اندازگی . توسک .  
توسنگ . دانش توسنگ
- آقتیصار = کوتاہی  
آقتیصاص = خونخواری . افسانہ گفتن . سرگذشت  
گفتن  
آقتیضہ = درخور . خواہش . درخواست -  
گذشتن
- آقتیضہ = پیروی کردن . ازبہ کسی رفتن  
آقتیضہ = فراہم آوردن . انداختن . سرمایہ گرفتن  
آقدام = پیش رفتن . گام برداشتن . پیشی گرفتن  
آغاز کردن . انجام دادن  
آقدار = تواناتر . مرد توانہ . کوتولہ  
آقدس = پاکتر . پاکیزہ تر . آشوتر

- اقدام = دیرینه تر . پیشتر  
 اقرار = خستو شدن . هستو کردن  
 اقرارنامه = خستونامه . هستونامه  
 اقران = همگان . همانندان . نزد یکان  
 اقرب = نزد یکن  
 اقربا = بستگان . خویشاوندان . نئزد یکان  
 اقرین = پیوسته ابو  
 اقباط = گوشه ها . دادها . بخشها . بهره ها  
 اندازه ها  
 اقسام = گونه ها . بخشها . بهره ها  
 اقسام = پوست کنده  
 اقصی = دورتر . جای دور  
 اقصاء = دور کردن  
 اقصر = کوتاهتر  
 اقطاب = پیشروان . پیشوایان  
 اقطار = نیمه ها . کرانه ها . کشورها . سرزمین ها  
 اقطاع = بریدن  
 اقل = کمتر . کمترین . اقلیت = کمترین  
 اقلام = خامه ها . کلبک ها  
 اقلید = کلید  
 اقليم = کشور . سرزمین  
 اقرار = ماه ها  
 اقیسه = آخریان ها . کالاها  
 اقطاع = خشنود  
 اقوائ = تواناتر . استوارتر . نیرومندتر  
 اقوا = نیازمندی . بی توشه گی  
 اقوال = سخنان . گفتارها . پیمانها  
 اقوام = خویشاوندان  
 اقسویا = زورمندان . توانایان  
 اقیاد = بندها  
 اقیانوس = دریا  
 اکابر = بزرگسالان . بزرگتران  
 اکاذیب = دروغها . ناراستی  
 اکارس = ساروغ . غاچ . زماورغ . دبلان  
 چترمارخانه دبیس . قله  
 اکاسره = خسروان . خسروها . پادشاهان بزرگ  
 اکاف = پلان  
 آگاف = پلان دوز  
 آکال = پرخور . شکو  
 آکباد = جگرها  
 آکف = دوشها . شانه ها
- اکتساب = بدست آوردن . دریافت کردن  
 اکتسابی = دریافتی . بدست آوردنی  
 اکتشاف = پیدایش . برهنه شدن . پایش . یافتن  
 اکتفا = پس شدن . پس  
 اکتیکت = درختی است پُرخار بمانند درخت انار بر آن سیاهسخت خاردار تلخ  
 اکثر = بیشتر . زیادتر  
 اکثریت = بیشترین  
 اکدش = دورگه . دو تخمه . دم مردمی . ( نفس لاهوتی ) = اکدش نمان سوی . ( نفس ناموت ) = اکدش سارنگ  
 اکذب = دروغگو  
 اگرام = پاس . اچ . گرامی داشتن . بخشش  
 اگراه = بیزاری . ناپسندی  
 اگراکره = اگرا . لاکره . گاهتی است بمانند پابونه  
 اگرم = ارجمند تر . گرامی تر . بخنایشگر  
 اکزما Eczema خشکی پوست  
 اکسوزان Exosant نماینده  
 اکسوزسیون Exposition نمایش . نمایشگاه .  
 نمایشگاه و قرآزیده ها  
 اکسون . دیبای سیاه کرانها . جامه سیاه پرنها  
 اکسید دوزنگ Oxyde de Zino سفیداب روی  
 اکسیر = کیمیا  
 اکل = خوردن  
 اکلیل = آفسر . دیهم  
 اکلیل الطلک = ناخنک . یسک . بسه . بسدک . بسندک ( گیاهی است دارای دانه های زرد ) خالوما  
 اکلیون . آگلیون . برکنگار کشیده . دیبای هفت رنگپارچه ابریشمی گدار  
 اکیال = وسناد . وشناد . درست . اسپورت . ساخت  
 اکئل = درستتر . برتر . وسنادتر . وشنادتر . اسپورت . ساخت  
 اکتاف = برها . سوپها . کرانه ها . ورها  
 اکتون . کنون . این گاه . این هنگام  
 اکوان = گیتی . هستی .  
 اکوان . نام دیوی . گناهکار . گل ارقوان  
 اکول = پرخور . بسیار خوار . شکو  
 اکونومی Economie کم هزینه گی . سود جویی  
 اکوپ Equipه دسته . گروه  
 اکید = استوار . سخت . بی چون و چرا  
 اگر . گر . از . نیز

- اَکْرَا . آثر آرد  
اَکْسِت . ستاره پرک ( سهیل )  
اَل . درختی است جنگلی با برگهای دراز  
نوک نیز گلهای زرد میوه سرخ قرمز مزه با  
چوب سخت و سفید  
اَلَا . هان . آگاه باش  
اَلَا . مکر . جز . وانگهی  
اَلْسَى . تا . بسوی . به  
اَلْأَن . اکنون . کنون . همین گاه  
اَلَاغ . خسر . گرفته شده از ترکی  
اَلَالَه . آلاله . لاله . لاله سرخ  
اَلْبَا . خوراک دل و جگر بیازتف داده .  
البه پوتی . البه  
اَلْبَاء . خردمندان  
اَلْبَاب . مغزها . خردها . پیوندها . پندارها  
اَلْبَهَّة . بی گمان  
اَلْبَهَّة . جامه ها . پوشاک  
اَلْبَه . البه پوتی . خوراک جگر گوسفند  
اَلتَّجَاه . پناه . پناهنده شدن  
اَلتَّجَاج . جوش و خروش دنیا . در هم شدن آوازاها  
اَلتَّجَاد . از کیش برگشتن . بی گیش شدن .  
دژوند . دژوندی  
اَلتَّذَان . خوشی . خوش مزه . خرسندی  
اَلتَّزَام . همدمی . همراهی . پیوستگی . بایستگی  
پایبند  
اَلتَّصَاق . پیوستن . چسبیدن . پیوستگی  
اَلتَّغَات . گرایش . پروا . نگر داشتن . چغردن  
اَلتَّغَا . بهم رسیدن . به هم خوردن . دیدار  
اَلتَّعَاس . بزرگ . زنجه . مویه . فروتنی . خواهش اَلفَعْدَان .  
زاری  
اَلتَّهَاب . آفرورختگی . برافروختن . زبانه کشیدن  
آتسش  
اَلتَّهَام . پیوند . سرهم آوردن . پیوستن .  
چسبانیدن . سازش . سازگاری . جوش اَلتَّهَبَة . الفینه . ابزار مردی  
خوردن  
اَلتَّجَا . ناچار . وادار . پناه . بخدا سپردن کار  
اَلتَّجَحَّت . از . امید . چشمداشت  
انجخت  
اَلتَّحَاج . پائشاری . درخواست . زاری  
اَلتَّحَاق . رسیدن . پیوستن . بهم رسیدن .  
پیوند دادن  
اَلتَّحَان . آوازاها . آهنگها  
اَلتَّحَدَّر . پرهیز
- اَلْحَقّ = بی گمان . راست . راستی  
اَلْحَمْد = ستایش . ستایش  
اَلْحَمْدَلله = سپاس خدایا  
اَلْح = تاپایان  
اَلذَّنْکَه = بیکاره . لوده . مفت خور  
اَلرَّد = تور بزرگ نگاه کسی  
اَلرَّام = بایا . بایسته کردن . پای بندان  
اَلسَاه = همین دم . همین کسو . کنون هم اکنون  
اَلسَّتْ = آله . ران . اگر . سینه . کپل  
اَلسَّتْ = آیانستم  
اَلسَّتْ = بی آغاز . روز . دیرینه روز  
اَلسَّن = زبان آور  
اَلسَّیَه = زبانها  
اَلصَّاق = چسباندن  
اَلطَّاف = مهربانها . نرمی . نیکویی . نوازشها  
اَلطَّف = نرمش . پاکیزه تر . نوازشنده تر  
اَلعَطش = تشنگی  
اَلعُ = ( ترکی ) توانا  
اَلعَا = برانداختن . ناشمردن . بیهوده کردن  
ناچیز کردن  
اَلْف = هزار  
اَلفاظ = سخنان . گفتار  
اَلفَت = خوگرتنن . دوستی . یگانگی . آموخته .  
آموخته  
اَلفَخْتَن = اندروختن . گرد آوردن . الفاختن .  
الفعدن . الفعدن . الفنجیدن .  
الفیدن . الفعدن  
اَلفَخْتَه = اندوخته شده  
اَلفنجیدن . اندروختن . الفنج . بیاندوز . اندوزنده .  
گرد کننده . هم آیند . چون .  
دانش الفنج . دانش اندوز  
اَلفینَه = هزار  
اَلفینَه = الفینه . ابزار مردی  
اَلفینَه سَلْفیه = دبیره ای که دارای نگارها و  
فرشیمهای نیوش انگیز بوده  
اَلقَا = انکدن . انداختن  
اَلقَا شِبَهه = بگمان انداختن  
اَلقَاب = پاچنامه ها . پاشنامه ها . مهرخوان ها  
اَلقَاح = آستن کردن . بارور کردن . باردار کردن  
اَلک = مویز . پرویزن . کربال  
اَلک دَوْلک = جانیک . آنازهای کودکان  
الکترومان = Electro-Aim-ant  
آهن رای آدرخشی

الیم = درد ناک . درد آورنده  
 أم = مادر  
 ام . از آن من  
 امسا = اگر-نگر - تنها - آنگاه . نگه . ولی .  
 ولیک . وانگ  
 أمات = مادران چهارپایان  
 أماج . آرد آب زده و ریز ریز شده . رشته خورد شد  
 أمار = برانگیزاننده . بسیار فرمان دهنده .  
 دستور دهنده  
 أمارات = برانگیزاننده ها . نشانیها  
 أماره = نشان . نشانه  
 أماره = بسیار فرمان دهنده . برانگیزاننده  
 إماره . آمار  
 أماکن = جاها  
 إماله = برگردانیدن . خم کردن . گزایدن . برگرد  
 إماله . شستشوی روده  
 إمام = پیشوا . پیشرو . پیشنماز  
 أمام = روزو . چلو  
 إمام جماعت = پیشنماز  
 إمام جمع = پیشنماز آیدند . پیشوای آیدند  
 إمامت = پیشوایی  
 أمان = بی ترس . زنهاری . پیمان  
 أمانت = سپردی . درستی . درستکار  
 أمانتی = سپردن . سفارشی  
 أمانی = آرزوها - زنهاری . پناهی  
 امپراتریس Imperatrice شهبانو  
 امپراتور Empereur پادشاه  
 امپریال Imperial شاهنشاهی  
 امپریالیست Imperialiste شاهنشاهی خواه  
 أمت = هوش . هوش . پیروان . پرورشنان .  
 پرورشان . پرورشان  
 إمثال = فرمانبرداری . پیروی  
 إمتحان = آزماییش . آزمون . آروین . آروین  
 إمتداد = درازا . کشیدگی . کشش . راستا  
 دنباله . کشاله  
 إمتزاج = آمیخته . آمیختگی  
 إمتصاك = چنگزدن - پازیدن  
 أمّتسه = کالاها  
 إمتلاء = آکنده . پُری . آکندگی  
 إمتناع = خود داری . ناپذیری . دوری گردیدن  
 إمتنان = سهام  
 إمتیاز = برتری . جدا شدن - بار - پرانه  
 أمثال = مانند ها . همتا ها . همانند بها

الکتروترایی Electro-therapy درمان آذرخی  
 الکتروسکوپ Electroscopie آذرخی آزما  
 الکترومتر Electromètre آذرخی سنج  
 الکتیزه Electrifié برانگیخته  
 الکتریسته Electricité آذرخی  
 الکتیکه Electrique آذرخی  
 الکل Alcohol تهر  
 ألكن = کتیز . کج . مج . زبان گبردار  
 ألكو . نمونه  
 ألكه = خدا . ایزد . پروردگار  
 إلم = درد . رنج  
 ألماس . سنگ سخت گرانبهای سفید بیرنگو  
 سبز سحر . آبی کوناگون  
 ألمنتق = رونوشت  
 ألمع = المعی = باهوش . تیزبین  
 ألكو . دستبند . دستیاره . دست برنجن  
 ألو . الاوه . آلاو . زیانه آتش  
 ألو . آلاو . (صبرزد) - ستاره  
 ألواح = سنگنیشته ها - پهنه ها . پهنه  
 چوب یا سنگیا هر چیز دیگر .  
 تخته سنگ  
 ألواد = خود سر . نافرمان . گردن کلفت  
 ألوار = تخته بزرگد رخت  
 ألوار = لرها . نگاه کنید به لر  
 ألواط = الدنگ . خوش گذران  
 ألوان = رنگها  
 ألووف = هزاران . هزارها  
 ألوهیت = ایزدی . افروزه . ایزدی . خدایی  
 إله = خدایان - هرسته  
 إلهام = فراتین  
 إلهیات = دانش خدایی - ایزد شناسی .  
 خداشناسی  
 ألیاف = رشته ها . یاخته  
 ألسی = تا . به . بسوی  
 ألیسه = دُمبه . دُمبه گوسفند  
 ألیجه = گونه ای پارچه راه راه ابریشمی که با  
 دست بافته میشود  
 ألیز . ألیز . جفته . لگ . جست و خیز  
 چهارپایان  
 ألیزیدن . ألیز زدن . جست و خیز کردن  
 جفتک انداختن  
 ألیغ = نادان  
 ألیف = خوگرفته . آموخته . آموخته . همد

**أَمْنَه** - مانندگی . مانندها . همانندیها  
**أَمْتَل** - برتر . فزونیتر . تواناتر  
**أَجَد** - بزرگوارتر . جوانمرد تر  
**إِحْمَا** - زدودن . پاک کردن . ناپدید کردن  
**أَمَد** - نهمار - حشم  
**إِدَاد** - یاری . کمک  
**أَمْر** - فرمان . دستور (کار - چیز - رویداد)  
**أَمْرَاء** - فرماندهان . فرمانروایان  
**إِمْرَار** - گذرانیدن . گذرانیدن  
**أَمْرَاض** - بیماریها  
**أَمْرَبَر** - فرمان بر  
**أَمْرَد** - پزیرند . لیونک . بی ریش . ناز  
**أَمْرَدَاد** - مرداد ماه  
**أَمْرَش** - بدکار  
**أَمْرُود** - گلابی . مرود . امرود  
**إِمْرُوز** - این روز  
**أَمْرِي** - فرمانی  
**إِسَاء** - شبانگاه  
**إِسَاك** - خود داری از خوردن . زفتی  
**إِسْمَال** - این سال  
**أَمْسَافِئِد** - امشاسفند . فرشته . نام هفت  
 فرشته بزرگ  
**أَمْسَار** - شهرها  
**إِضَاء** - دستینه . گذرانیدن . روان کردن  
**أَمْعَاء** - روده ها . اندرونه  
**إِمْعَان** - دوراندیشی  
**إِسْكَان** - شدنی . بودنش . پابرجا . آسان .  
 آسان فراهم بودن  
**أَمِكَه** - جایها  
**أَمَل** - امید . آرزو . آرمان  
**أَمْسَل** - دیرینه . دیرینه پرست . دیرینه جو  
 دیرینه خواه  
**إِعْلَاء** - نوشته . درست نویسی . نوشتنی  
**أَمْلَاح** - نمکها  
**أَمْلَاك** - زمین . خانه و کشتزار  
**إِمْلَاك** - زناشویی دادن  
**أَمْلَح** - بانمک تر  
**أَمْس** - پیروانها . هاوشها . پیروانان  
 هاوشیان  
**أَمِن** - درغال . آرامش . بی ترسی  
**أَمْنَاء** - راستان . استوان . استوان .  
 استواران . پایکان  
**أَمْنَع** - بلند پایه تر . استوارتر . بزرگوارتر

**أَمْنَه** . آمنه . پشتوانه . پشته هیزم . توده هیزم  
**أَمْنِيَّت** - درغالگی . آرامش . زنهاری . آسایش  
 آسودگی  
**أَمْنِيَه** - نگهبان (ژاندام)  
**أَمْوَات** - مردگان  
**أَمْوَج** - کوهه . کلاک . اَشْتُرْك . آب خیز  
**أَمْوَر** - کارها . رویدادها  
**أَمْوَسِنِي** . وسنی . هوو . آنباغ  
**أَمْهَات** - مادران  
**أَمْهَال** - کوتاهی . گاه دادن  
**أَمْهوسَفِنَد** . امشاسفند  
**أَمْسِي** - مادری - ناخوانده . نیاموخته  
**أَمْيَال** - آرزوها . آرمانها . امیدها . گرایشها  
**أَمْيَان** . همیان . انبان . کیسه چرمی  
**أَمْيَد** . آرزو . چشمداشت  
**أَمْيِدَار** . امید دارنده  
**أَمْيِر** - فرمانده . فرمانروا  
**أَمْيِرَالْبَحْر** - دریاسالار  
**أَمْيِرَالْمُؤْمِنِيْن** - سالار پارسایان . پیشوای پارسایان  
**أَمْيِن** - استوار . درستگار . بابک . استوان .  
 اوستان  
**إِنَابِيَّت** - پشیمانی  
**إِنَاك** - بانوان . زنان . مادران  
**أَنَار** . میوه ایست  
**أَنَارِيْن** . درخت انار  
**أَنَارِكِيوَا** . خشخاش . انار گیوا  
**إِنَاطَه** - وابسته . آویخته  
**أَنَام** - آنام = آفریده گان . مردمان  
**أَنَابِيَّت** - خود خواهی . خود پسنندی . خود نمایی  
**أَنَاهِيْد** . ناهید . ستاره فاهید  
**إِنِيَاء** - آگاه ساختن  
**أَنِيَار** . باز بند . جای انباشتن  
**أَنِيَارْدِن** . انباشتن . پرکردن . انبارده .  
 انباشته . انبارش . پرکردن . پرکردنی  
**أَنِيَارَه** . (آکومولاتر) توده کننده  
**أَنِيَاز** . همکار . همتا . هنباز . همدست . انباغ  
**أَنِيَازِي** . همکاری . همدستی  
**أَنِيَاشْتِن** . انباردن . انبار کردن . پرکردن  
**أَنِيَاشِيَه** . انبارده . پرکرده . روبهم ریخته .  
 انبوه شده  
**أَنِيَاغ** . انباز . همباز . وسنی . هوو  
**أَنِيَان** . کیسه بزرگ پوستی . امیان . همیان  
**أَنِيَانِجَه** . انبانک . انبان کوچک



- اَنِجَبِه** . اَنِبِه . درختی است ہندی با میوہ ترش و شیرین . نغزک ہم گویند  
**اَنِیْر** . اَنِیْر باریس . امیر باریس . زرشک . بر باریس  
**اَنِیْرُوْد** . امروہ . کلابی  
**اَنِیْرَہ** . اَنِیْر . جاندار . موی ریختہ اسب گر . اسب و شتر آکشی  
**اَنِیْطاط** = باز . گستردہ . گشادہ روشن . گشادہ رویی . شادی . فرآخ  
**اَنِیْسْت** . اَنِیْسْتہ . بستہ . سفت ( غلیظ )  
**اَنِیُوْب** . بوب . بوب . ہر چیز گمترندی ( فرش ) گلیم . نَمَد  
**اَنِیُوْدَن** . چیدن بالای ہم . چیدن . روہم گذاشتن . اِنِیاشتن .  
**اَنِیُوْدن** . آفریدن . آفرینش  
**اَنِیُوہ** . پُر . بسیار . پیچیدہ و دُر ہم یکجا . بہم پیوستہ - اَنِیْہ  
**اَنِیُوہی** . فراوانی  
**اَنِیُویدن** . بوییدن . بوکردن . انبوی . بوی کنندہ ہم آیند ؛ چون گل انبوی بوی ناک . دست انبوی  
**اَنِیْہ** . کوچک انبویہ  
**اَنِیْہ** . درختی است با میوہ ترش کہ سپس شیرین میشود . خام خوردہ میشود برای ترشی ہم بکار میرود . نغزک  
**اَنِیْپا** = پیامبران . پیغامبران . پیامبران  
**اَنِیْپِرَہ** . خِلاشہ . خاشاک . پوشال . کہ در چِخت خانہ روی پرواز میریزند و سپس آنرا با گل و خاک و کاهگک میپوشانند  
**اَنِیْس** . خرمن دانہ های باد دادہ و پاک کردہ  
**اَنِیْیق** = تاهوگر  
**اَنِیْپاہ** = آگاہ شدن . بیدار شدن  
**اَنِیْچار** = خود کنی  
**اَنِیْخاب** = برگردن . گرینش . پَسند  
**اَنِیْخابات** = گرینشہا  
**اَنْتَر** . بوزینہ . میمون کوچک کہ سرین اشیری مو سن است  
**اِنترسان** Interessant چشم گیر . سودمند  
**اِنترناسیونال** International جهانی  
**اِنتریک** Intrigue برانگیزاندن . برانگیزختن  
**اِنْتِزاع** = برگردن . جد کردن  
**اِنْتِصاب** = پیوستگی . خوشی . بستگی  
**اِنْتِساخ** = رونوشت برداری - زُودن  
**اِنْتِساخ** = دہناد . آراستن  
**اِنْتِشار** = پراکندن  
**اِنْتِصاب** = برپاخاستن . گماشتن  
**اِنْتِصار** = پیروزی یافتن  
**اِنْتِصاف** = داد گرفتن . سزا - بہ نیمہ رسیدن  
**اِنْتِظار** = چشم براہ . چشمداشت . چشم داشتن  
**اِنْتِظار** = پَرَمَر . پَرَمَر . پَرَمَر  
**اِنْتِظام** = آراستگی . اندام دادن . آرایش دادن  
**اِنْتِہا** = دور شدن . نیست شدن  
**اِنْتِہاع** = سوہ بردن  
**اِنْتِقاد** = سرہ گرفتن . سرہ کردن . خرید گوری  
**اِنْتِقال** = جا بجا شدن - واگزار کردن - دریافتن  
**اِنْتِقام** = کینہ تیزی . سزای گرفتن . سزای دادن  
**اِنْتِقام** خونخواہی  
**اِنْتِہا** = پایان . فرجام  
**اِنْتِہاز** = گاہ یافتن . گاہ خواہی  
**اِنْتِہم** Intim دوست . دلی . یکدلی  
**اِنْتِہمون** Antimoine رُشخت . رُشختہ . رُشختج  
**اِنْتِہن** = مادہ . زن  
**اِنجا** = رہانیدن  
**اِنجام** . پایان . انجامش  
**اِنجام** دادن . بیپایان رسیدن . پایان یافتن  
**اِنجام** پایان دادن  
**اِنجامش** . پایان  
**اِنجُخ** = چین و چروک . انجوخ . انجوخہ . چروک پوست  
**اِنجِخت** . خواہش . چمداشت . آز  
**اِنجِختن** . خواہش کردن . آزاد داشتن  
**اِنجِخیدن** . انجوخیدن . درہم کشیدن پوست چروک . چہن  
**اِنجَدان** = انگدان . گاہی است کہ از شیرہ آن انگرد بدست میاید  
**اِنجَزک** . مرنگوش  
**اِنجِرَہ** . گزہ  
**اِنجَل** . ( خطمی ) گاہی است  
**اِنجَم** = ستارگان  
**اِنجماد** = بستہ شدن . یخ بستن . افسردہ شدن  
**اِنجِست** . برہستہ گی  
**اِنجَمَن** . جای گرد آمدن برای گنکاش . کنکاشان  
**اِنجَمَن آرا** = کمیکہ انجمن را سرپرستی کند . مایہ آرایش انجمن

- آنجن** . سندهاں .  
**آنجن** . چین و چروک پوست . انجن  
**آنجوخیدن** . چون چروک پوست . انجوخیدن  
 انجوخیدن . انجوختن  
**آنجوخیدگی** . چین خوردگی . تَرنجیدگی  
**آنجیدن** . ریز ریز کردن - آزدن . بُردن  
**آنجهر** . میوه ایست  
**آنجهردن** . سوراخ کردن  
**آنجهره** . سوراخ . سوراخ کون  
**آنچیل** = مژه - انگلیون . دبیره ترسایان  
**آنچین** . ریزه شده . ریزه . ریز ریز . بریده  
 شده  
**آنچوچک** . تخم آمروء . دانه گلای جنگلی  
 هرچیز کوچک  
**آنچاه** = راه ها . روشها . شیوه ها  
**آنچار** = خود آمدگی . پایین آمدن  
**آنحراف** = واگرد . چم . ارباب . کج شدن .  
 کجروی  
**آنحصار** = ویژه بودن . در تنگنا افتادن .  
 گنجیدن  
**آنحطاط** = فرود آمدن . پست شدن . بهیستی  
 گراییدن  
**آنجلال** = برجیدگی . گشوده شدن . باز شدن  
**آنچنا** = خمیدگی  
**آنند** . شمار آشوغ از ۳ تا ۹ - کم چند - اینند  
 ایئند - سپاس  
**آنداختن** . افکندن . پرتاب کردن . گسترش  
 اندازنده - انداخته  
**انداز** . بیانداز هم آیند : چون . سنگ انداز .  
 تیر انداز  
**انداد** = مانند . همتا  
**انداز** . انسانه . داستان  
**اندازه** . پیمانه سخجش . شایستگی - پایه  
**اندام** . تن . بیویالا . هموند تن - آیین و  
 روش . شیوه . کار . آراسته . دهنداد  
**اندام دادن** . آراستن . سیج دادن  
**انداره** . اندایه . ماله - گله - زشت یاد کردن  
**انداریدن** . انداییدن . اندود کردن . کاهگل  
 مالی  
**انداییدن** . اندودن . آلوده کردن . کاهگل  
 کردن . گچ یا گل مالی .  
**انداییدن** . انداوش . اندایش  
**اندانیده** . اندودکننده
- آندایشگر** . گچ کار . گل مال  
**آندای** . اندا . بیاندای . هم آیند . چون .  
 آفتاب اندا ( انداچم کاهگل یا گچ باشد  
**آندا** . بدگویی . گله داد خواهی . پشت سر  
 گویی - خواب . راست  
**آندخس** . پشت و پناه . پشتیبان  
**آندخسواره** . پناهگاه . پشت و پناه  
**آندخسیدن** . پناه دادن . پشتیبانی کردن .  
 پناه گفتن  
**آندر** . درختو . درون . میان  
**آندوراج** = در آمدن  
**آندراس** = ناپدید شدن . کهنگی  
**آندرای** . اندر ریاست . در ریاست . آندر وای  
 سرنگون  
**آندر ریاست** . بایا . بایسته . نیازی . اندر ریای  
**آندرخور** . درخور . شایسته . سزاوار . اندر  
 خورند . درخورد  
**آندرز** . بند - ( وصیت )  
**آندروا** . سرنگون . آویخته . سرگردان - اندر ریای  
**آندزوب** . گری . ( گال )  
**آندرون** . درون . میان . تو ( ضمیر )  
**آندرونه** . اندرون . درونی - روده ها و آنچه  
 رون شکم است  
**آندرونی** . خانه ایکه پشت خانه بیرونی باشد -  
 درونی  
**آندک** . کوچک . اند . کم  
**آندکس** Index فهرست . دفتر نماینده  
**آندماج** = استوار شدن  
**آندمه** . اندوه . سرگذشت . ناگوارها  
**آندو** . اندرون  
**آندوب** . گری . ( گال ) بیماری پوستی . اندروب  
**آندوختن** . پس انداز کردن . فراهم آوردن .  
 اندوزیدن . اندوزنده . اندوخته  
**آندوزم آیند** : چون . پول اندرز  
**آندوخته** . پس انداز شده  
**آندود** . ماهه مالیدنی هم آیند : چون . گل آندود  
 زرانود  
**آندودن** . اندود کردن . پوشاندن چیزی یا  
 مالیدن چیز دیگر  
**آندوز** . از اندوزیدن . اندوختن  
**آندوزیدن** . اندوختن  
**آندوه** . گزنگی دل . آندَه  
**آندوهناك** . دلتنگ . اندوه خوار

- اندوهگین . اندوهناک . اندوه دار  
 آنده . کوچک اندوه . اندهان . اندوهان  
 اندوهها  
 آنده گسار . اندوه دیگری را زدودن  
 اندوه گسار  
 آندی . شگفت . آرزو - مگر . شاید . بود  
 آندیکن . شگفت کردن . بگمان گفتن  
 آندیش . از اندیشیدن . بیندیش هم آیند .  
 چون . بداندیش  
 آندیسمند . اندیشناک . اندیشه دار -  
 بینماک  
 آندیشناک . اندیشه دار  
 آندیشدن . اندیشه کردن . پنداشتن  
 اندیشنده . اندیش  
 اندیکاتور Indicateur دفتر نمایندگی  
 انذار . ترسانیدن . بیم دادن . آگاه کردن  
 آنر . هرچیز بد و زشت . ترسناک . هولناک .  
 سهمناک  
 انرژی Energie نیرو . توانایی  
 انروب . اندروب ( گال )  
 انزال . فرورفتادن . فرآوردن . پایین آوردن  
 آب آمدن  
 انزجار . بیواری . بازایستادن . رمیده شدن  
 بهم برآمدن  
 آنزوت . شیره گیاهی . بارزد . ببرزد . بیزره  
 انزوا . گوشه گیر شدن . کنارگیری . گوشه نشینی  
 انژکسیون Injection سوزن زدن . مایه کوبی  
 آنزه . مرجع ( همدس )  
 آنس . خوگرفتن . خوگرنتگی . همخویی . همدمی  
 مهر  
 انس = مردم  
 آنساب = خویشاوندیها . پیوندها . بستگیها  
 آنسال = دودمانها . پشتها  
 انسان = مردم . مردمان  
 انسانیت = مردمی . خوی مردمی  
 آنسبک = گداخته شدن . آب شدن ایخشت  
 انستیتو Institut انجمن دانشی  
 آنسیجام = روان شدن . روانی  
 آنسداد = بند شدن . بند آمدن . بسته شدن  
 بستن  
 انشاء = آفریدن . آغاز کردن . نگارش  
 انشاء الله = اگر خدا بخواهد . بخواست خدا  
 انشاد = خواندن جامه دیگران . هو کردن  
 آنقد = سره تر - سنگبشت
- ناچیز کردن  
 انشعاب = شاخه شاخه شدن  
 انشقاق = شکافته شدن . پاره  
 آنشوده = سرود . سرواده . ترانه . سرود یک  
 در انجمن خوانده شود . برای یکدیگر  
 چکامه خواندن  
 آنصاب = بهیاداشته شده  
 آنصار = یاران . یاری کنندگان  
 انصاف = داد دادن . میانه روی . نیمه گرفتن  
 انصراف = بازگشتن . بازماندن  
 انضباط = آراستگی . نگاهداشته شدن  
 انضمام = پیوستن . پیوستگی . فراهم آمدن پیوست  
 انطباع = چاپ شدن . نگارپذیرفتن  
 انطباق = برابری . یکسان گشتن . برابری  
 انظار = دیده ها . نگاه ها  
 انعام = نیکی . بخشش . نواخته . داد شاد  
 آنعام = چهارپایان  
 انعدام = نیست شدن  
 انعطاف = نرمی . نرمش . کج شدن  
 انعقاد = بسته شدن . بستن  
 انعکاس = فرتور . پرتو افکندن . واوگونه شدن  
 آنغوزه . شیره انگدان . انگزو . انگوزه . انگشت  
 آنف = بینی  
 انفاد = نابود کردن . نیست کردن - بی توشه شدن  
 آنفاس = دمها . وایها  
 آنفاق = بخشیدن . هزینه زندگی . بخشش  
 آنفت . زمان . کمبود  
 انفجار = ترکیدن - سپیده دم شدن . شکافته شدن  
 آنفراد = یگانه . تنها . تنهایی  
 آنفس = دمها . روانها  
 آنفس = گرانمایه تر . ارجمند تر  
 آنفت . تار . تارتن - تارتنگ . پرده تنیده تارتن  
 انفصال = گمستگی . جداشدن  
 انقصام = شکسته شدن . بریده شدن  
 آنقع = سودمندتر  
 آنفعال = شرمندگی  
 اینکاک = باز شدن . از هم جداشدن  
 آنقیته = گرد بو  
 انفیرمری Infirmerie پرستارخانه  
 انفیرمیه Infirmerie پرستار  
 آنقاد = رهانیدن . رهاندن  
 اینفاض = گرنتگی . درهم شدن . تونج  
 آنقد = سره تر - سنگبشت

- انقراض = از میان رفتن . نابود شدن . برچیدگی  
 انقسام = بخش شدن  
 انقضاه = سپری شدن . بسر آمدن  
 انقطاع = گسیستن . بریده شدن  
 انقلاب = دگرگونی . آشوب . شورش  
 انقلابی = شورشی  
 انقیاد = گردن نهادن . رام شدن  
 انکار = ناپذیرفتن . نشناختن . باور نکردن .  
 آرزودان  
 آنکر = ناشناستر . ناپسندتر . ناخوشتر  
 زشت تر  
 اینکسار = شکستگی . شکسته شدن  
 اینکساف = گرفته شدن ماه با خورشید . گرفتن  
 خورشید  
 اینکشاف = آشکار شدن . برهنه شدن  
 آنک . نشانه روی کالا - تنبوشه - مگس آنگبین -  
 شیره  
 اینگار . انگاشتن . مانند  
 اینگاردن . انگاشتن . گمان  
 اینگاردیه . افسانه . داستان  
 اینگارو . پندار . سرگذشت - اندازه -  
 دفتر شمار  
 آنگاز . آفزار  
 اینگاشتن . پنداشتن . گمان کردن . انگاردن  
 انگاریدن  
 اینگارش . پندار . پنداشتن . افسانه  
 اینگارنده . پندارنده . گمان کننده  
 اینگاشته . انگارده . پنداشته  
 اینگار . بیانگار - پندار - گمان - اندازه  
 آنگام . هنگام  
 آنگامه . هنگام  
 آنگبار . گیاهی است  
 آنگبین . شیره . انگ . شیره مگس آنگبین  
 آنگبینه . شیرینی که با آنگبین درست کنند  
 آنگدان . گیاهی است  
 آنکروا . آنگروا - جای گوسفندان .  
 لانه گوسفند  
 آنکریز . گیاهی است خاردار با گلهای زرد  
 آنکز . اینگر . بیل . بیل آهن که با آن زمین را  
 هموار میکنند  
 آنکود . شیره انگدان . آنغوزه . انگوه . انگوزه  
 آنکدان . زد  
 آنکوک . کوچک آنگر . کجک . آنکوک . چکش
- فیلبانان  
 آنگمبه . انگمبه . بزرگتری که دارای سروسامان  
 باشد . توانگر  
 آنگفت . هر یک از باره های پنجه پایاد سبک که  
 دارای ناخن میباشد  
 آنگفت . زغال  
 آنگستال . بیمار . ناخوش . دردمند - انگستان  
 آنگمتایه . انگستوانه . ابزاریکه دوزندگان در  
 انگشت میکنند  
 آنگمتانه . گلی است از رسته گل میمون . در  
 پزشکی هم بکار میرود  
 آنگمت پیچ . هر چیز یفت بمانند آنگبین  
 آنگمتر . انگمتری  
 آنگمتری . نماز هر چیز بیهوده که بکار نیاید  
 آنگمت شهادت = انگمت زینهار  
 آنگمت کش . انگمت نما  
 آنگمت کهن . انگمت کوچک  
 آنگمتگر . زغال فرویز . زغال ساز  
 آنگمت میانه . انگمت میانی دست . انگمت مهین  
 آنگمت تر . انگمت بزرگ . سست  
 آنگمت نگاری . سمیوه برداری از انگمت  
 آنگمت نما . نامی . ویژه شدن . همه شناس .  
 انگمت کش  
 آنگمتو . جنگالی . بشته . خوراکی از روغن  
 داغ کرده و شکر  
 آنگمتوا . زخمه تار  
 آنگمته . چهار شاخ . هسلک بزرگران  
 آنگل . جانور ریزی که از خوراک دیگر جانداران  
 روزی خوار باشد . سربار  
 آنگل شناسی . جانور ریز شناسی  
 آنگل . انگله . انگول . منگوله . تکیه . گوی گریبان  
 آنگلند . اخکنکندو . چغنجخه . بازچه بچگان  
 آنگلیون . آنجیل . دبیای هفت رنگ . آرننگ  
 آنگم . شیره درخت انگم  
 آنگوبا . کاسنی  
 آنگور . میوه درخت تاک  
 آنکول . گوی گریبان . تکه . منگوله . انگل  
 آنکولک . انگمت کوچک . بازی سرکسی در آوردن  
 خاراندن  
 آنکپختن . بجنش آوردن . برجهانیدن . شوراندن  
 آنکیزیدن . انگیزنده . وادارکننده  
 آنکپخته . وادار شده  
 آنگیز . برانگیز . انگیزنده . هم آیند . چون .

اوبار . فروریبر . بیومار هم آیند . چون جهان  
 اوبار . جگراوبار  
 اوباش = فرومایه . پست . ولگرد  
 اوباشتن . انباشتن . آفکندن . پیرکردن - افکندن  
 اوبه = (ترکی) تیره . خانواده ها - خرگاه .  
 خانه چوبی  
 اوتاد = میخها - پیشوایان . پارسایان  
 اوتار = زه کمانها  
 اوج = اوک . اوج . بلندی . فراز  
 اوج = (ترکی) چهار  
 اوداج = شاهرگها  
 اور . مشت  
 آور . ناسزا . سخن زشت  
 اورا . یوژ . هفت اورای چرخ نمار او هفت آسمان  
 اوراد = نیایشها  
 اوراق = برگها  
 اورت Oouvert باز . گناده . فراخ  
 اورغ = پرهیز کارتر . پارسا تر  
 اورک . تاب بازی  
 اورمزد . اهورامزدا . خدای سگانه . نام فرشته  
 نام ستاره . نام روزاول هرمه خورشیدی  
 اورنج . گیاهی است (تاج ریزی)  
 اورنجن . آبرنجن . زرنجن . دست بند  
 اورنگ . اورنگ . کسر . شکوه . زیبایی  
 اورنگیدن . فریب دادن . نادرستی  
 اورنگ . تخت پادشاهی . آب و رنگ - قر - دانش  
 خرد  
 اوره . آیره . روپه جاہ . ناسزا ستر  
 اوزار . ابزار . افزار  
 اوزان = اندازه ها . سنگینیا . سنگها  
 اوزندن . افکندن . انداختن . اوزندیدن .  
 اوزنیدن . اوزنده . افکنده . بزین زنده  
 بخاک افکنده . اوزن دستور . باوزندن .  
 بیوزن . بیفکن . بینداز . هم آیند . چون  
 شیراوزن . شیرانکن  
 اوزولیدن . آفرولیدن . برانگیختن . پریشان  
 ساختن . پیرانکده کردن  
 اوس = بخشش - گرگ  
 اوستا . دفتر شت زرد شت . وستا . اوستا . آستا  
 آستاک  
 اوستاخ . گستاخ  
 اوستاد . استاد  
 اوسط = میانه

شورانگیز . اندوه انگیز  
 انگیزانندن . برانگیختن . ازجا جنبانندن .  
 شوراندن . بجوش و خروش آوردن  
 انگیزه . وادارکننده  
 انگیزدن . انگیزتن  
 انودج = نمودار . نمونه . نموده  
 انوار = روشنائیها . پرتو ها  
 انواع = گونه ها . جورها  
 انوا . کاسنی  
 انور = روشنتر . درخشانتتر  
 انوشه . بی مرگ . جاوید . خوش و شاداب .  
 تازه دامان . پادشاه جوان  
 انهام = پیام رساندن . رسانیدن  
 انهار = جویها  
 انهاز = بر خیزانندن . برانگیختن  
 انهدام = بران کردن  
 انهمزام = شکست خوردن . گریزان . گریختن  
 انهمضام = کوارش  
 انیاب = دند انهای نیشین  
 انیران . فرشته . زناشویی . روزسأم هرماه  
 خورشیدی - انارام  
 انس = همدم . همنشین  
 انیسان . افسانه . سخن دروغ . گفتار بیموده  
 و نادرست  
 آنسون . بادبان روی . رازبانہ  
 آنیشه . آیشنه . سخن چوین  
 آنین . اولم سفالی . آنین  
 آنین = آه و ناله  
 او . اوی . وی . کس نیست  
 اوا . آوا . اواز . آوا  
 اوایل = آغازها  
 اواخیر = پایانها . نزدیک به پایان  
 آوار . آواره . آوارچه . دفتر شمار . دفتر سود  
 وزیان  
 آوار = کرما . تشنگی  
 آواسط = میانه ها  
 آوام = وام - رنگ . نام  
 آوابر = فرمانها . دستورها  
 آوان = هنگام . نخست . آغاز  
 آوانی = آوند تا  
 آواریدن . فروریبردن . ناخوارسده فروریزدن .  
 آورندن  
 آوارنیده . فروریبرنده

اوسع = فراختر . گشاده تر  
 اوسيومتره Oscimetre فشار سنج  
 اوشاندن . اوشانیدن . افشاندن  
 اوشنگ . رژه . رسمان برای پهن کردن رخت  
 یا آویزان کردن خوشه انگور  
 اوصاف = گواشها  
 اوبیاء = سرپرست ها . سرپرستان  
 اوضاع = نهاد ها .  
 اوطان = مین ها . زاد و بوم ها  
 اوزر = ( ترکی ) شگون  
 اوف . اوف . آوای درد  
 اوفتادن . افتادن  
 اوقات = گمان . گاه ها . هنگام ها  
 اوقات تلخی = تشریوی  
 اوقاف = بریستانگان  
 اوکندن . اوکئیدن . افکندن  
 اوک . اوج . بلندی  
 اؤل = نخست . بکم . نخستین  
 اؤلسی = یگی . نخستین  
 اؤللا = نخست  
 اولاد = فرزندان . پوران  
 اولتیماتوم Ultimatum پشیمان  
 اولوالامر = فرمانروایان  
 اولوالعزم = وخشور بزرگ . آهنگیان  
 اولولیت = برتری  
 اولین = به . بهتر . برتر  
 اولیتیر = بهترین . برترین .  
 اولیاء = بزرگان  
 اولین = یکمین  
 اواج . اماج . رشته خرد شده . آرد  
 آب زیده . شیب ریز  
 اونیفورم Uniforme یک نواخت . یکجور .  
 پوشاک همانند  
 اونیورسیته Université دانشگاه  
 اوهام = بندارها . گمانها  
 اویژه . آویژه . ویژه  
 اویس = گرگ  
 اویشین . آویش . گیاهی است  
 اه . آخ  
 اهابت = بانگزدن  
 اهالی = هم نشینان . توده . بومیان  
 اهانت = سبک شمردن . خوار کردن . پست کردن  
 خرد شمردن

اهانت آمیز = خوار آمیز . گستاخانه خرد شمردن  
 اهتداء = راه یافتن . راه پیدا کردن . رونما شدن  
 اهتزاز = شادمانی - جنبش . جنبیدن -  
 درخشیدن ستاره  
 اهتتام = کوشش . اندوه خواری  
 اهتاء = بخشیدن - دادن . شاد داد  
 اهدار = بیموده ساختن . خون روا کردن . پامال  
 کردن خون کسی  
 آهرام = ستیخ ها  
 آهرامین . آهرمین . انگره مینو  
 آهران . تیشه  
 آهرم . بیم . آهرم  
 آهرن . آهرمین  
 آهرینن . انگره مینو . رهنمای بدی . ناخوشی .  
 پلیدی  
 آهزون . سئزون . نازا - اکنون  
 آهل = شایسته . سزاوار . خانواده . نشیننده .  
 بومی  
 آهل ریگ = بیابان نشین  
 آهلی = خانگی . دست آموخت . آموخته  
 آهلیت = شایستگی . سزاواری - بومی  
 آهم = بزرگتر . شوارتر . بایسته تر  
 آهمال = پریش . فرو گذاشتن . کوتاهی . سستی  
 واگذاشتن . آسان انگاری  
 آهتر . سُنگال  
 آهنوخوشی . پیشه وران . زینه پیشمور . آهنوخشی  
 آهنوخشی  
 آهوا = خواهشهای دل  
 آهوار . سرگشته . شیفته . دوست . یار  
 آهورامزدا . هورمزد . خدای یگانه بی همتا .  
 خداوند روان  
 ای . وات خواندن . ایگه  
 آیا . وات خواندن  
 آیاب = بازگشت . بازگشتن  
 آیادی = نیکوییها - کسها  
 آیار . یکی از ماههای روسی . ماه سوم بهار .  
 خرداد ماه  
 آیارده . بازند . سفرنگد فترتند  
 آیاره . آواره - شمار . دفتر شمار  
 آیاره گیر . شماردار . شمارکننده  
 آیاره . دستبند . آنگو . یاره  
 آیاز . آیاس . باد سرد . باد خنک  
 آیازی . آیاسی . رویند زنان

پایداری . ایست . بایست . برجای  
خود بمان . ایستگاه . جای ایستادن

ایشان . اینان ( درباره مردمان )

ایصاف - اندرز دادن . سفارش کردن

ایصال - پیوند کردن . رسانیدن

ایضاً - نیز . باز هم . همچنین

ایضاح - روشن ساختن

ایغده . هرزه گو . بیهوده گو . سبکسَر . ایغده

ایفا - انجام دادن - بسآوردن پیمان

ایفاد - فرستادن . گمیل داشتن . روانه کردن

ایغده . ایغده . بیهوده گو . هرزه گو

ایقاظ - بیدار کردن . هشیار کردن . آگاه ساختن

ایقاع - هم آهنگ کردن . انداختن - برجا کردن

نُ دادن

ایقان - بی گمان . باور کردن . بی گمان شدن

ایل - ( ترکی ) گروه . چادر نشینان . خانواده .

تیره

ایلچی - ( ترکی ) فرستاده ویژه

ایلخی - ( ترکی ) زمه اسب

ایلغار - ( ترکی ) تاخت و تاز . شیبخون . تَک

ایللول . ماه رومی است . شهریور ماه

ایما - نماد . شمار . پرخیده

ایمان - گزیدن . آور . کیش

ایمر . گاو آهن . خیش . ایعد

ایمن - درغال . بی ترس . بی بیم . درآسایش .

راست - خُجسته

ایمه . یاوه . بیهوده . هرزه - اکنون . این گاه

این - نماد . نزدیک . اینان . اینها

اینک . اکنون . ناریندیک . تَک

ایئند . شمار از سه تا ده . چند . سخن درهم

ایندند

اینچنین . این سان . این گونه

اینسان . بدینسان

اینست . این میباشد

ایوار . نزدیک آفتاب رفتگی ( عصر ) - سه سال

ایوار کردن . جزومه کردن هنگام سرخی آفتاب رفتگی

استادن - ایستیدن - ایستاده . برپا . ایوان

پیشگاه خانه

ایستادگی . سر . پاهودن . استواری . ایهام - در گمان افتادن . پرخیده

آباغ . پیاله می خوری

آباق - ( ترکی ) پا

آپالت - استان

آپام - روزها

آپتام - بی پدران

ایتکین . خانه دار . خداوند خانه . ایتکین

ایتوک . مُژده . نُوید . آگهی خوش

ایثار - دهنش . بخشش . بیش بخشی

ایجاب - پذیرفتن . بایسته . بایا

ایجاد - آفرین . پیدایش

ایجاز - کوتاه کردن سخن . ساده کردن .

ساده و کوتاه . شتاب ندردهش

آیخشت . گویی است . گاهی مانند : مس .

روی . زر . سیم ( نلزل )

ایذر . در اینجا . اکنون . اینک

ایدون . اکنون . این کم . اینچنین . اینجا

ایده . Idée اندیشه

ایده آل . Idéal آرمان . آرزوی

آیدی - دستیبا

ایذا - آزار . فرمایش

ایر . جوهر ریزه تن . آیهه - مرد می مرد

ایرا . زیرا

ایراد - فرود آوردن . حربه گیری . بیانه

ایراد گیر - بیانه جو . خرنه گیر

ایرسون . زربک . برک نازن ( طلق ) تَک

ایرمان . مهمان . مهمان ناخوانده - آرزو .

آرمان - ( عاریه )

ایرمان سرای . مهمان خانه - خانه ناپایدار

نمار از گیتی

ایزد . خدا

ایزد پناه . پناهنده . بایزد

ایزدی . پرورد گاری

ایزد گنُشب . ایزد پرست - دارنده اسب نر

ایزغنج . تاجه . کیسه بزرگ . جوال

ایوک . آبیو . زیانه آتش . اخگر

ایستادن . برآمدن . برخاستن . یازنگ کردن

استادن - ایستیدن - ایستاده . برپا . ایوان

ایستادگی . سر . پاهودن . استواری . ایهام

پرخیده





بائِك . كوچك . پدر . پدربزرگ . پروردگنده  
 درستكار . استوار  
 بابو . پدر . درويش  
 بابوته . كوزه سفالين . كوزه پرآب  
 بابونه . گياهي است خوشبو در زمينكي بكار ميروند  
 بابيزان . باد بيزن . باد بزن . ميانجي پايندگان  
 باغ كباب  
 بات = برنده . بيبيگت (بيع بات = فروش بي برتند  
 باير . درنا . مرغی است  
 باير = شمشير برنده  
 بايره . دغ . تيوراك  
 باتري Batterie آتشار  
 بانجره = آرموده . كار كشته  
 باتلاق = (تركي) آبگند . لجن زار  
 باتميز = شناسا . نيرومند . هوشمند  
 باتنگان . بادنجان  
 باتو . بانك  
 باج . باژ . واژ . ساو . آييني است زرد شني -  
 نيابيش زير لب  
 باجرآت = نترس . گستاخ  
 باجگير . بازوان . بازگر  
 باجناق = (تركي) همزلف  
 باچه . دريچه  
 باجي = (تركي) خواهر . همشيره  
 باحالت = بارخت . باندام . چگونگي ويژه  
 باحرارت = باگرمي . خون گرم  
 باحقوق = با آرم . نمك شناسم . سپاسدار  
 باحيا = باشم . آدم وار  
 باخير = آگاه  
 باخت = از دست داد  
 باختن . از دست دادن . بازيدين . باخته .  
 شكست خورده . درنگيا . باز . بياز .  
 بازنده هم آيند ؛ چون . آب باز .  
 بند باز . جانباز

ب . زات دم الغباء ، پارسي گاهي واو بجاي  
 آن آيد چون (باز - واز)  
 گاهي ف مانند (ابزار - انزار)  
 گاهي م چون (غوب - غم)  
 با . زات همراهي چون بهرام با فريدون -  
 بجم دارنده و خداوند چون با هنر -  
 گاهي براي برابري و سنجش چون اين  
 نامه با آن يكي نيست بجم به ؛ نيز گفته  
 شده مانند با ياد آمد كه بباد آمد .  
 كوچك باد و باشد چون ؛ زنده باد .  
 پاينده با .  
 با . آتش هم آيند چون ؛ ماست با . آتش  
 ماست - زيره با . آتش زيره  
 با آفرين . درخوستايش  
 با اجازه = باد ستور  
 با آذب = فروهنده . فرهخته  
 با اسم = نامي  
 با اطلاع = آگاه  
 بايت = شب مانده . خوراك شب مانده .  
 نان شب مانده . شته . شته  
 باير . باير = ويران . بي گشت  
 بايس = بينوا . نيولمند . تنگ دست  
 باين = آشكار . هويدا - بي برگشت  
 باب . پدر . بابا - شايسته درخور سزا -  
 دربار - درگرددش چون باب روز  
 باب = درخانه . در . دروازه - بخش دفتر  
 بابا . پدر . باب . پدربزرگ . پير مرد  
 بابا آدم . نخستين مرد . پدر مرد - ماشي  
 ميتر - مشيه - مشيانه ؛ زن  
 ا آدم است پ  
 باباغوري . چشم كوري . چشم كور برجسته  
 بايت = دربار . باره - درخور . سزاوار .  
 شايسته  
 بايزن . سيخ كباب



باختر • سویکه آفتاب ناپدید میشود  
 باختری • سوی باختر  
 باخدا • پارسا  
 باخرد • خردمند  
 باد • جنبش هوا  
 باد • بادا • بودا • زنده باد  
 بادآباد • سخنی که در برابر بی بند و  
 باری گفته میشود  
 باداد • دادگر  
 بادافراه • سزای بدی • بادافراه • باد  
 افره • بادافره • کیفر  
 بادام • درختی است  
 بادامک • چیزیکه همانند بادام باشد  
 بادایه • پيله ابریشم — وانچه همانند  
 بادام باشد  
 بادامن • پاک • باآبرو • پاک از آک  
 بادآور • رایگان • بادآورده  
 بادآور • هرخوراکی که در دل باد آورد  
 بادبادک • بادبزرگ • بادبیر  
 بادبان • چادر کشتی  
 بادبوت • نماراز خود پسندی — باد سبیل  
 بادبهرین • باد بامدادی • باد خاوری  
 بادبیزن • باد بزن • باد زین  
 بادپا • تندرو • تیز رفتار • تیز تک  
 بادپروا • بادگیر  
 بادپیما • اسب یا شتر تندرو • بادپا — بیکاره  
 بادخن • راهگرد باد • بادگیر • خانه باد  
 گیردار • بادخان  
 بادخوزک • پرستو  
 بادخوردیه • میوه تپاه شده  
 بادخیز • جاییکه باد فراوان باشد  
 باددار • پریاد • آما سر کرده • خوراک باد آور  
 باددست • دل هزین • تندی • دست پریاد  
 باددوسر • خود پسندی  
 باددم • بیبوده • تپاه — کشاورز  
 بادرنگ • بالنک • ترنج — اسب تندرو  
 بادرننگ • استاده گی • بالندیشه  
 بادرنگوبه • گیاهی است خوشبهر • بادرونه  
 • ترنگان • بادرو  
 بادرو • خانه تابستانی • درجه • گذرگاه باد  
 بادگیر • بادخن  
 بادروزه • هرروزه • کار هرروزه • هرچه به آن

هرروزه نیاز باشد چون خوراک • پوشاک  
 بادزن • بابیزان • بابیزن • بادویزن • بابیز  
 بادو • بادبند • باددژنام • بادسرخ  
 بادسار • بادسار • سبکسر • گیس سبک  
 بادسار • گردنکش • خودخواه • بادسری • گردنکشی  
 بادسرخ • بیماری است • بان دژنام — بادسوزان  
 بادسنج • خودبین • خودپسند • خودستا •  
 خودنما  
 بادسنج • ابزار سنجش باد  
 بادشکن • آنچه جلوه گیری از باد کند  
 بادغر • رهگذر باد • بادگیر • بادغد • بادغرد  
 بادغس • بادغن  
 بادقر • فرفره • بادفره  
 بادفروردین • باد باختر  
 بادفوه • بادافوه • فرفره  
 بادکرده • آما سر کرده • برآمده  
 بادکش • بادگیر • تنوره  
 بادگانه • پنجره • دریچه  
 بادگلو • آرزو  
 بادگند • آما سر تخم مرد (فتسوق)  
 بادین • فربه • تناور  
 بادنجان • تنکان • گیاهی است  
 بادنما • ابزار نشان دادن سوی وزش باد  
 بادنوروز • باد بهار  
 بادو دم • خودستایی • خودنمایی — باد کردن  
 بادوام • پایدار • همیشگی • استوار • کارکن  
 بادیه • می • نوشابه مستی آور  
 بادی • هرچه که بستگی به باد داشته باشد چون  
 سازبادی  
 بادى • آغاز • نخست  
 بادیان • بادپانه • گیاهی است خوشبود پرزشگی  
 بکار میرود  
 بادیه • بیابان • هسامون  
 بادیه • کاسه بزرگمسی  
 بادیل • بخشنده  
 بار • بسته ای که بر پشت بپزند • چون بارشتر — داور  
 بار • میوه • بر — بچه در شکم مادر  
 بار • دستور یافتن (اجازه)  
 بارآدن • مهمان کردن  
 بار • نیکوکار  
 بار Bar • می خانه  
 باران • چکه های آب که از آسمان فروریزد  
 بارانداز • جای بارانداختن

- باران سنج . ابزار باران سنجی  
 باران گهر . جاییکه باران بیارد  
 بارانی . پوشاک ویژه باران  
 بارآور . هدر رختی که میوه بدهند - سرمایه ای که سود بدهد  
 بار آوردن . میوه آوردن - پرورش دادن فرزند  
 بار بر . بزننده بار . بار بردار  
 بار بردار . شکبیا . بزد بار  
 باربری . بزدن بار  
 بار بندی . بار بستن . بار بیچیدن  
 بار بیچ . بار بند  
 بار بیچی . بار بندی  
 بار تنگ . بار هنگ  
 بارچ . کشتیبان . دریا نورد  
 بار جا . بارگاه  
 بار جایه . جوال . تاجه  
 بارچ . باد گم  
 بارچ . دیشب . شب گذشته  
 بارخانه . سامان و دست آویز هاییکه در جریمه کردن با خود بردارند  
 بار خدا . خداوند . خدای بزرگ  
 بار خیز . میوه خیز  
 بارد . سرد . خنک  
 بار دار . آستن . میوه دار  
 بارز . نمایان . آشکار . هودا . پیدا  
 بارزائلسنائل . پیدا زازا  
 باززد . بیژد . ازروت - ریزه های آهن  
 بیژره . بجزری  
 بارش . باریدن  
 بار فروش . فروشنده بار  
 بارق . درخشان . امیر آدرخش دار . درخشنده  
 بارقه . درخشنده . آدرخشی  
 بازک الله . آفرین . زهی . خدا افزونی دهد  
 بارکش . بار بردار . کشنده بار . بار بر  
 بارگاه . کاخ . دربار پادشاه . بارگه . بار جا  
 بازگی . یک باره - باره - اسب باری . اسب تنومند  
 بارگیر . بار گیرنده . بار برنده  
 بارگین . بارگین . آبریز . گودال زیر آبگنداب  
 بارنامه . پروانه بار  
 بارو . باره . دژ . دیوار  
 باروت . گرد سیاهی که برای سوختناری بیکار میبرد  
 بارور . بار دهند . بار دار . میوه دهند .
- بارومتر Barometre هوا سنج  
 باره . بارو . دیوار . دژ  
 باره . بارگی - اسب - بارو  
 باره . داو - چون . چند باره . یکبار . دوباره  
 باره . در سزا - زوش - دوست و دوستدار .  
 پساوند . چون . زنباره . زن دوست -  
 گاو باره . گاو باز - بچه باره . بچه باز  
 باره بند . جاییکه در آن اسب ببندند . استیل  
 بارهنگ . بار تنگ . خرگوشک . زبان بزه . چرغول  
 گیاهی است پزشکی  
 باری = آفریدگار . آفریننده  
 باری . برای سخن کوتاه . پسر گزیده  
 باز یافتن . بیارگاه پادشاه شدن . فرستی یافتن  
 باریدن . باران آمدن . بارنده . فروریزنده .  
 بار . بار هم آیند . چون  
 گهر بار . آیشبار . آشکار  
 باریک . نازک - کم پهنا . بارک . باری  
 باریک بین . با هوشر . ریزه بین . کنجکاو  
 باریک بینی . کنجکاو . خرد بین - با کوشش بودن  
 باریک بیان . گهر باریک . لاغر  
 باریک . لاغر  
 باریکی . لاغری . نازکی  
 باز . دوباره . آزنو . بار دیگر . بیشتر  
 باز . گشاده . گشوده . واز  
 باز . پزیده . هست شکاری  
 باز شدن . وا شدن . گشودن . باز کردن . وا کردن  
 باز . آرش . بازه . اندازه سرانگشتان نا آرش  
 باز Base گرفته شده از واژه یونانی گریس است  
 بازار . جای داد و ستد . خرید و فروش کالا .  
 بازارگاه  
 بازارچه . بازارگاه کوچک  
 بازارگان . بازارگان  
 بازارگاه . بازار . هنگام بازار  
 بازارگری . خوش زبانی  
 بازاری . کسیکه در بازار کار میکند  
 با زبان . با زار . با زبان . دارنده باز  
 با زمین . رسیدگی کننده . بررسی کننده  
 با زبانی . بررسی  
 با زبیرس . پوسن کننده . با زجو  
 با زبیرسی . کار و رفتار با زبیرس - بر میسر و پاشخ  
 با زجوبی . روز با زبیرس . روز با زخواست  
 با زس . وایس . میس

- بازبین . واپسین  
 بازتاب . (رفلکس) واکنش  
 بازتابش . بازتابی  
 بازجو . بازپرس  
 بازجوئی . بازپرسی  
 بازچینی . دوباره چینی  
 بازخاست . دوباره میلند شدن  
 بازخواست . پرمش  
 بازدار . بازبان (دارند باز) - جلوگیری  
 بازداری . جلوگیری . دوباره گیری  
 بازداشت . زندانی کردن . جلوگیری کردن  
 بازداشتگاه . زندان  
 بازداشتن . جلوگیری  
 بازدم . دمی که از ششها برآورد . ناسازدم  
 بازده . بهره  
 بازدید . دیدار . دوباره . دیدار کردن - رسیدگی  
 بازرسی . بازرسی کننده . کاوش کننده  
 بازرسی . کاویدن  
 بازروگان . بازارگان . سوداگر  
 بازروگانی . سوداگری  
 باززند . باززنگ . باززنگ . پیشبند  
 باززنگ . سینه بند کودکان . پستان بند زنان  
 پیشبند . باززند  
 بازبینی . بازگری  
 بازگذاشتن . بازگذاشتن . گنود گذاشتن . دست برداشتن - دوباره گذاشتن  
 بازگرد . بازگشت . بازگردنده  
 بازگشتن . برگشتن . بازگردیدن - پشیمانی  
 از گناه  
 بازگفتن . دوباره گفتن  
 بازگو . سخن گفته را دوباره گفتن . بازگویی  
 بازگویی  
 بازگیری . داد مرا گرفتن . بهره برداری  
 بازماندن . بجاماندن . واپس افتادن . ازکار ماندن . بازمانده . پشمانده . بجامانده  
 بازنده . باخته  
 بازبینستن . گوشه گیری کردن . دست ازکار برداشتن دوری : بازنشسته  
 کارمند برکنار شده  
 بازو . بخش بالای دست از شانه تا آرنج . باهو  
 بازوبند . آنچه ببازو پی بکنند
- بازه . دَرّه . پهنای میان دوکوه - چویدستی  
 بازی . سرگرمی بچیزی از (ورزش یا شنگیاری)  
 بازی کردن . خود را سرگرم کردن  
 بازی دادن . کسی را سرگرم ساختن . فریب دادن  
 بازیار . بازدار . بازیان . نگهبان یاز - بزرگ  
 بازیافتن . دوباره یافتن . پیدا کردن . به آسانی  
 به چنگ آوردن . بازیافت - بازیافتن  
 بی رنج به آسانی بدست آمده  
 بازچه . هرچه که با آن بازی شود  
 بازییدن . باختن  
 بازیکن . کسیکه بازی کند  
 بازیگر . بازی کننده . نمایش دهنده  
 بازگوش . بازی دوست . شوخ  
 باز . واژ . باج . ساو  
 بازیان . کارمند گیرنده باز  
 بازگون . بازگونه . واگون . سرنگون  
 بازن . بازن . بزتر . بزکوهی  
 باستار . سخنی است چون یارو (فلان) نشانه  
 یکسکه نخواهم نام او را بپیم  
 باستار و بهستار . (فلان و بهمان) یارو  
 باستان . گذشته . کهنه . دیرین  
 باستانی . دیرینه . گذشته در احوار بسیار دور  
 باستان شناس . دانشمند دیرینه شناس  
 باستان شناسی . دانش گذشته شناسی  
 باستان - باستون Bastion دژ بارو  
 باستیل Bastille دژ  
 باسزه . کشت زار . باسن . زمین آماده شده  
 برای کشت  
 باسطل = گستراننده . کشاننده . فرغ کننده . فراخی دهنده  
 باسق = دراز . بالیده . درخت بلند  
 باسک . خمیازه  
 باسکول Bascule ترازوی ده بربک . ترازوی بزرگ  
 باسل = دلیر . دلاور  
 باسلیق = باسلیق = سیاهرک بارو  
 باسه = (ترکی) چاپ . گردنه . چاو  
 باسن Basin لگجه . گرم . کجیل  
 باشام . پرده . هرگونه پرده . پرده خانه یا پرده ساز  
 باشامه . باشومه . اشام . چادر . رو سری یا  
 چهره پوش زنان  
 باشتین . میوه . بار درخت

## گردنکش

باشش • بودن • هستی • بودش  
 باشق = باشه  
 باشگاه • انجمن سرگرمی و ورزش  
 باشکون • باشکونه • واژگون  
 باشلق = (ترکی) کلاه بارانی  
 باشنگ • خوشه انگور آویزان به تاق که خشک  
 شود • باشنگ • باشنگه  
 باشنگان • کشتزار خیار و خربزه  
 باشو • چلیپاسه • سوسمار  
 باشومه • باشامه • چادر  
 باشه • پرندۀ شکاری است کوچکتر از باز  
 باشه فلک = نمار از خورشید • باشه چن  
 باشی = (ترکی) سردار • سردسته • سرور  
 باشیدن • بودن  
 باشیر = نگاه تیز • بینا • بیننده  
 باشیره = باسود  
 باشیره = بینایی چشم  
 باشقا = دلگنا  
 باشل = ناچیز • بیهوده • بیچ • نابازشیر  
 یاوه • بیهوده • سکنج  
 باشله = بیچ شده • ناباز شمرده سکنج  
 باشن = پنهان • درون • اندرون  
 باشنا • از اندرون • از درون  
 باشنی = درونی • اندرونی  
 باش = باز • اندازه سرانگشت راست تا سر  
 انگشت دست چپ که باز باشد  
 باشرف = خود دار • خویشتن دار • شکیبا •  
 بردبار  
 باشرفه = مهربان • دلسوز • نرم دل  
 باشرفه = انگیزه • شوند • دست آویز •  
 وا دارنده برای دست آویز • بنیان  
 گزارنده  
 باشرفه = با آهنگ  
 باشرفه = باشکوه • باشرفه • باشرفه  
 باشرفه • بوستان  
 باشرفه • باغوان • باغ پیرا  
 باشرفه • باغ پیرایی  
 باشرفه • انگوری که خوب نرسیده • انگور نیم  
 رس • باشرفه  
 باشرفه • باغنده • غنده • گوله • غند  
 باشرفه • باشرفه • باشرفه • نرورفتن در آب  
 شناور  
 باشرفه = خواننده • جوینده • سرکش نافرمان •

باشفرت = باشنگ • آرزوم دار • خدوگ ور  
 باشفرت • ازباشفرت - تاروبود (نمچ)  
 باشفرت برداری • آزمایش باشفرت برای گونه بیماری  
 باشفرت شناسی • دانش باشفرت ریخته های تن  
 باشفرت • بهم تابیدن • تنیدن • بهم پیوستن  
 باشفرت • جوله • جوله  
 باشفرتی • چیزیکه باشفرت میشود  
 باشفرت • باشفرت شده • بهم پیچیده شده  
 باشفرت • اقدم • فرجام • انجام • پایان  
 اقدم • اقدم  
 باشفرتکار • باشفرت کار • باشفرت  
 باشفرت • باشفرت  
 باشرف = شکافته • گشاینده • بازکننده • مرد  
 بسیار دانشمند و توانگر  
 باشرف = زمین سبز • پسر تازه بوی • نورسته موی  
 باشرفه = کوسک • گوگر • کالوسک • گرمه •  
 کوسک پخته  
 باشرفه • باشرفه • لوز بادام • گونه ای شیرینی  
 باشرفه = پایدار • پابنده • جاوید • بازمانده  
 بجای مانده • مانده  
 باشرف دار = مانده دار  
 باشرف مانده = بازمانده  
 باشرف • بیم • ترس • اندیشه  
 باشرف Bac انبار بنفین  
 باشرف داشتن • ترس داشتن • اندیشه داشتن  
 باشرفا Baccara بازی هشت ونه  
 باشرفی Bactérie انگلی  
 باشرفه = بامداد  
 باشرفه کی - بکارت = دخترگی • پریک  
 باشرفه = دوشیزه • پریک  
 باشرفه = ارجمند  
 باشرفه = میوه نوری • نوبه  
 باشرفه = گریه کننده  
 باشرفه = گریه کننده  
 باشرفه • بازوی مردمان • بازوی پرندگان • دست  
 باشرفه • تن آسایش • دل  
 باشرفه Baleine وال • ماهی بسیار بزرگ  
 باشرفه Bal انجمن رامشگری  
 باشرفه • زیر • بلندی • اندام  
 باشرفه • دهل • دهل زن  
 باشرفه • دهل زن  
 بالا بر • بالا برنده (جک)

- بالاند . اندام بلند  
 بالاپوش . روانداز  
 بالاشاق = بام . همگی  
 بالاخانه . اشکوبه بالای خانه  
 بالاد . اسب پالانی . بالاده . یدک  
 بالار . شاه تیر چخت . تیرمیتیر که در پوشش  
 خانه بکار رود . بالاگرد  
 یالارو . بالارونده (آسانسور)  
 بالان . والان . دهلینز خانه - دام . بالانه  
 بالاندن . رویاندن . تناور ساختن . جنبانیدن  
 بالانس Balance ترازو . تراز . هم سنگی . برابر  
 بالیش . بالیشت . آنچه در هنگام خواب زیر سر  
 گذارند - از بالیدن  
 بالیشک . بالیش کوچک . بالشچه  
 بالضرآحه = پرورشی . زما  
 بالضروره = ناگزیر . ناچار  
 بالطنیح = ناگزیر . بمرگونه  
 بالحنس = واژگونه . واژونه  
 بالنج = رسا . رسیده . رسنده  
 بالنج . پالنج . پیناله شاخه موخوری  
 بالفرض = بگمان . بانگار  
 بالفعل = نهادی . کردی . رفتاری . کرداری  
 به کردار  
 بالقوه = به توانایی . به نیرو . یارا  
 بالکانه . بادکانه . پنجره . دریچه  
 بالکل = از بیخ . ازین  
 بالقصره = یواش یواش . باره بار . همیشگی .  
 رفته رفته  
 بالمنافه = دونیمه گی  
 بالنتیجه = بهره آنکه . بازده آنکه  
 بالنگ . میوه ایست از گونه پرتغال . بادارنگ  
 وارنگ  
 بالنگو . گونه ای سیزی (ریحان)  
 بالو . آخ . زکیل . پالو  
 بالودن . بالیدن . بزرگشدن . تناورگشتن  
 بالوده . بالیده  
 بالوس . کافور) گیاهی است خشبو . پالوس .  
 بالوس  
 بالوه = چاه آبریز  
 بالی = فرسوده . پوسیده  
 بالیدن . تناورگشتن - برترداشتن  
 بالیده . تنومند . خود نموی  
 بالین . بستر . بالیش
- بام . چخست . سوی بیرونی . چخت خانه .  
 پشت بام . بان  
 بام . بامداد  
 بام . بام . آرای پرود رشت  
 بامداد . سپیده دم . بامگاه  
 بامزه . راه بام . پلکان . نردبان  
 بامزه . خوشمزه  
 بامزوت = مرد انگی . مردانه  
 بامعنی = با آرش . آرشیدار  
 بام فلتان . سنگبزرگداستوانه ای برای پشت بام  
 بام گلان  
 بامگاه . بامداد  
 بامسه . بلعسه . ریش بلند و انبوه  
 بامیسه . گیاهی است - نام شیرینی است  
 بان . پسوند نگاهدارنده . چون . دربان .  
 شیربان . پالیزبان  
 بان . کوچک بانگ . فریاد . آواز  
 بانام . ناسی  
 باند Bande نوار  
 بانداز Bandage نوارپیچ  
 باندول Banderole نوارچسب . برجسب  
 بانک Banque بانگ . گرفته شده از فرنگی  
 بانکروت Banqueroute ورشکستگی . شکستن پیمان  
 بانگ . آواز . فریاد  
 بانو . خانم (واژه بزرگداشت زنان . بانوان  
 بانوی بانوان . بانوی بزرگ  
 بانج . ننو  
 بانه . موی بالای ابزار مردی یا زنانگی . موی زهار  
 بانسی = سازنده . بنیان گذار . پایه گذار  
 باوجود . ارجمند  
 باور . پذیرفتن . راست انگاشتن . منیل  
 باورکردن . سخنی را راست پنداشتن  
 باؤفا = باپاس . پایدار . میسر  
 باؤقار = بزرگوار  
 باه = نزدیکی . جفت گیری . نیروی . آمیزش -  
 موز  
 باهار . آوند . کاسه . خنور . آوندی که برای  
 خوراک باشد  
 باهر = روشن . هویدا . آشکار  
 باهک . پاهک . شکنجه . آزار - مژدمک چشم  
 باهکیدن . شکنجه کردن  
 باهیل = بیکاره و دودل - بی جنگ افزار  
 باهم . بایکدیگر

بها آوردن . انجام دادن - شناختن  
 بجان آمدن . نماراز خسته شدن . تنگ . بیزار  
 بستوه آمدن  
 بجز . بدون . مگر  
 بچشم . میوه درخت گز  
 بچول . استخوان بند گامپا . شتالنگ . بچول .  
 بجل . بژول  
 بچه . کودک . فرزند . بچگان  
 بچه دان . زهدان . جای بچه در شکم  
 بچه سرگه . گونه سماروغیا کفک که روی سرکه پیدا  
 میشود  
 بچاک . بسیار جوینده . کنجگار . شکاننده  
 بچار . دریاها  
 بچوبه . میان  
 بحت . کنجکاری . کارش . جستجو . گفتگو  
 بخر . دریا - آهنگچاه  
 بخران . آشفنگی . سختی . تب  
 بخرانی . آشفنگی  
 بخر پیمما . دریانورد  
 بخری . دریایی  
 بخریه . نیروی دریایی  
 بحمدالله . سپاس خدا ایرا  
 بچور . دریاها - آهنگها  
 بچیره . دریاچه  
 بچیره . شتریکه گوشش شکافته باشد  
 بسخ . واژه خوشنودی . زه . خوشا . آفرین .  
 به به . بیخ بیخ  
 بخار . دمه . تک . وشم . دم . ماغ . دوت . پی  
 بخاری . فکر دستگاهی برای گرم کردن  
 بخاری . بومی بخارا  
 بخال . بسیار زفت . زکر  
 بخت . بهره . اختر  
 بخت آزمایی . آزمایش بخت  
 بخت برگشته . بینوا . درمانده  
 بختک . سنگینی در خواب  
 بختو . بخشو . تندر . غرنده  
 بختور . خوشبخت . بختیار . بختاور  
 بخته . فربه . پرورش یافته . گوسفند نرسه یا  
 چهار ساله  
 بختی . شتر دوکوهانه  
 بختیار . خوشبخت . بختمند  
 بخجد . چرک . رم آهن  
 بخزد . باخرد . هوشیار . خردمند . دانا

باهو . بازو - چویدستی کلفت  
 باهوش . هوشمند  
 باهه . آبگیر . رود . تالاب  
 باهه - میدان  
 بایا . بایسته  
 بایستن . بایسته بودن . باییدن . بایست :  
 در بایست بایسته : بایا . بایستگی  
 شایستگی  
 بایسج = فروشنده  
 بایکوت Boycotte ناپذیر . ناروا  
 پایگان . نگاهدارنده  
 پایگانی . رفتار و کردار پایگان  
 باییدن . بایستن  
 پسر - چاه  
 پأس . دلیری - سختی - خشم - نیرو  
 پوس . سختی . بیظوایی  
 پیسر . جانوری است درنده گشته خوار  
 پیسودن . سودن . دست مالیدن . بسودن  
 پسودن  
 پیسوده . دست مالیده شده  
 پیغا . توتی . پرند . است سخن گو  
 پیست . خدای سنگی . پیغ  
 پتانیک Botanique گیاه شناسی  
 پتاوار . پایان . پایان کار  
 پتاییدن . گذاشتن . نهادن . رها کردن .  
 پتا . بگذار . بهل  
 پتخانه . خانه بت . بتکده . بتستان .  
 خانه زنان باد شاه  
 پتر . بدتر  
 پتر . از بیج برکندن . بریدن  
 پتستان . بتخانه  
 پتکده . بتخانه  
 پتسو . غیف ایزاریکه نوشابه را در شیشه ریزند .  
 گره چوب - تنه گیاه . دسته هاون  
 پتسو . خاور . آفتابگیر  
 پتول . از دنیا بریده بخدا پیوسته . آدجهانی -  
 شوهر نکرده  
 بتون Beton شفته . گل آهک  
 پتیا . سینه  
 پتیار . رنج  
 پتیاره . پتیاره  
 پج . درون دهان . توی دهان . لپ  
 پجا . در خور بسزا - جانشین . از سوی